



مرکز تحقیقات اسلامی

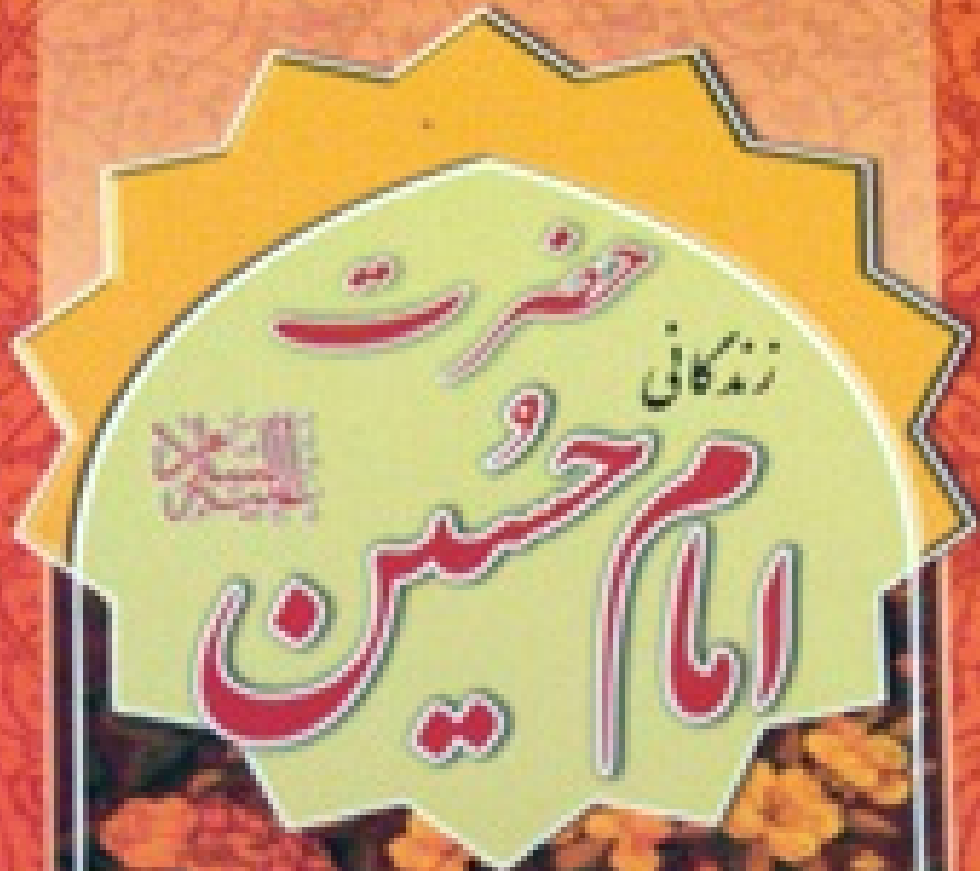
اصفهان

گامی



عمران  
علیهما صلوات

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir



سیرت ابن عباس

بجانب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سیره عملی اهل بیت علیهم السلام: حضرت امام حسین علیه السلام

نویسنده:

کاظم ارفع

ناشر چاپی:

فیض کاشانی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۶	سیره عملی اهل بیت علیهم السلام: حضرت امام حسین علیه السلام
۶	مشخصات کتاب
۷	اشاره
۱۱	چگونگی ولادت:
۱۷	محبوب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
۲۰	سیره عملی امام علیه السلام
۲۹	امام حسین و سایر پیشوایان
۳۸	اسراری از گریه بر حسین علیه السلام
۴۲	اسراری از تربت حسین علیه السلام
۴۳	مبارزات امام علیه السلام با معاویه و یزید
۵۲	هشتم ذی الحجه
۵۷	دوم محرم
۶۰	شب عاشورا
۶۵	روز عاشورا
۷۰	شهادت امام علیه السلام
۸۱	درباره مرکز

## سیره عملی اهل بیت علیهم السلام: حضرت امام حسین علیه السلام

### مشخصات کتاب

سرشناسه: ارفع، سید کاظم، ۱۳۲۳ -

عنوان و نام پدیدآور: امام حسین علیه السلام / تالیف کاظم ارفع؛ ویراستار قارونی.

وضعیت ویراست: [ویراست ۲].

مشخصات نشر: تهران: فیض کاشانی، ۱۳۷۹.

مشخصات ظاهری: ۶۹ ص.

فروست: سیره عملی اهل بیت (ع)؛ ۵.

شابک: ۲۵۰۰ ریال: ۹۶۴-۴۰۳-۰۱۷-۶؛ ۲۵۰۰ ریال (چاپ دوم)؛ ۳۰۰۰ ریال (چاپ سوم)؛ ۴۵۰۰ ریال (چاپ پنجم)؛ : چاپ

ششم: ۹۷۸-۹۶۴-۴۰۳-۰۱۷-۸؛ ۵۰۰۰ ریال (چاپ هفتم)

وضعیت فهرست نویسی: برون سپاری.

یادداشت: این کتاب در سال ۱۳۷۴ با عنوان "امام حسین سیدالشهدا آ" منتشر شده است.

یادداشت: چاپ دوم: ۱۳۸۱.

یادداشت: چاپ سوم: ۱۳۸۲.

یادداشت: چاپ پنجم: ۱۳۸۵.

یادداشت: چاپ ششم: ۱۳۸۶.

یادداشت: چاپ هفتم: ۱۳۸۶.

یادداشت: عنوان روی جلد: حضرت امام حسین علیه السلام.

یادداشت: بالای عنوان: سیره عملی اهل بیت علیهم السلام.

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.

عنوان روی جلد: حضرت امام حسین علیه السلام.

عنوان دیگر: حضرت امام حسین علیه السلام.

عنوان دیگر: سیره عملی اهل بیت علیهم السلام.

عنوان دیگر: امام حسین سیدالشهدا آ.

موضوع: حسین بن علی (ع)، امام سوم، ۴ - ۶۱ق.

رده بندی کنگره: BP۴۱/۴/الف۴الف ۷ ۱۳۸۰

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۳

شماره کتابشناسی ملی: م ۷۹-۱۶۳۹۷

ص: ۱

**اشاره**









ص : ۵

**چگونگی ولادت:**

سلمی همسر ابورافع، صفتیه عمه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، ام الفضل همسر عباسی، ام ایمن کنیز رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قابله گان حضرت فاطمه علیها السلام بودند.

همین که فاطمه علیها السلام را درد مخاض (زایمان) گرفت هر که باخبر شد برای سلامتی فاطمه و نوزادش دعا کرد و سرانجام عصر پنجشنبه سوم ماه شعبان نزدیک به اول شب نوزاد در هاله ای از نور در نهایت زیبایی و جمال قدم به دنیا گذارد و از بوی خوشش تمام محیط اطراف خود را معطر و خوشبو کرد. .

مژده ولادت را فوراً به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دادند آن بزرگوار هم بی درنگ به خانه علی و فاطمه علیها السلام آمد و از اسماء خواست تا کودکش را بیاورد و دیدن کند. اسماء جامه ای سپید به آن حضرت پوشانید و به دست رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم داد.

«وَ أَخَذَهُ وَ أَدَّنَ فِي أُذُنِهِ الْيَمْنَى وَ أَقَامَ فِي إِذْنِهِ الْيُسْرَى وَ جَاءَ جِبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَمَرَهُ أَنْ يَسْمِيَهُ حُسَيْنًا كَمَا جَاءَ فِي الْحَسَنِ» (۱)

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را در آغوش گرفت به گوش راست او اذان و به

ص: ۶

گوش چپش اقامه گفت و آنگاه جبرئیل فرود آمد و گفت این نوزاد را حسین نام گذار همانطور که برادرش را حسن نام نهادی. در روایت دیگر آمده که هفتمین روز ولادت حضرت حسین علیه السلام جبرئیل به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرود آمد و گفت:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ ذِكْرُهُ يُقْرَأُكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ لَكَ أَنْ عَلِيًّا مِنْكَ بِمَنْزَلِهِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى قَسِيَمَهُ بِاسْمِ ابْنِ هَارُونَ قَالَ، مَا كَانَ إِسْمُهُ؟ قَالَ: شُبَيْرٌ، قَالَ: لِلسَّانِي عَرَبِيٌّ، قَالَ: سَمِيَهُ الْحُسَيْنَ فَسَمَاهُ الْحُسَيْنَ» (۱).

خداوند تبارک و تعالی بر تو سلام می رساند و می فرماید: همانا علی علیه السلام برای تو همانند هارون برای موسی بن عمران است. بنابراین نام فرزندت را هم نام فرزند هارون قرار بده. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود زبان من عربی است. عرض کرد شبیر به عربی حسین خوانده می شود. پیامبر نام او را حسین گذارد.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گوسفندی را به عنوان عقیقه برای حسین علیه السلام کشت و سپس فرمود:

«يَا فَاطِمَةُ أَخْلِقِ رَأْسَهُ وَ تَصَدَّقِ بِزَنِّهِ شَعْرَهُ فَوَزْنَاهُ فَكَانَتْ وَزْنَهُ دِرْهَمًا» (۲).

فاطمه جان سر فرزندت را بتراش و هم وزن موی سرش صدقه بده. وقتی موی سرش را وزن کردند به مقدار یک درهم (نقره) شد.

مرحوم صدوق رضوان الله تعالی علیه درباره چگونگی ولادت امام

۱- معانی الخبر، ص ۵۷

۲- احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۲۶۱

ص: ۷

حسین علیه السلام در کتاب شریف امالی خواب شگفت‌انگیزی را از امّ ایمن نقل می‌کند. پس از بیان سلسله سند می‌گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

همسایگان ام ایمن شتابان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و گفتند ای پیامبر، ام ایمن از گریه شب گذشته را به خواب نرفته و پی در پی گریسته تا صبح شده. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بی‌درنگ به سراغ ام ایمن فرستاد و او را طلبید و فرمود: ای ام ایمن خدا چشم ترا نگریند چه چیز ترا به گریه انداخته است؟ عرض کرد ای رسول خدا رؤیایی بزرگ و عجیب دیده ام که همواره این شب را سراسر گریستم.

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خواب خود را تعریف کن که خدا و رسول به آن اعلم هستند.

ام ایمن گفت: بر من سخت است که صحبت کنم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خواب چنین نیست که دیده می‌شود. پس شروع کرد به شرح خواب خود و گفت: در خواب دیدم که گویی پاره‌ای از اعضاء تو در خانه من افتاده است؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چشمت به راحت خواب برود ای ام ایمن فاطمه فرزندی پسر می‌زاید (حسین علیه السلام) تو او را بزرگ کرده و سرپرستی می‌نمایی پس بدین معنی پاره‌ای از اعضاء من در خانه تو خواهد بود.

ام ایمن می‌گوید: همینکه فاطمه علیها السلام حسین علیه السلام زایید روز هفتم ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود سر او را تراشیدند و به وزن آن نقره صدقه داد و عقیقه از برای او کرد و سپس من قنداقه او را در آغوش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قرار دادم و فرمود:

«مرحباً بالحامل و المَحْمُولِ یا أم ایمن هذا تأویلُ رؤیاءک» (۱)

درود بر آورنده حسین و بر حسین ای ام ایمن تعبیر خواب

ص: ۸

تو همین بود.

صفیه دختر عبدالمطلب عمه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بزرگترین قابله فاطمه علیها السلام می گوید:

«لَمَّا سَقَطَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ وَ كُنْتُ وَكَلِّتُهَا. قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ إِنَّا لَمْ نَنْظِفْهُ بَعْدُ. فَقَالَ يَا عَمَّةُ أَنْتَ تَنْظِفِينَهُ أَنْ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَدْ نَظَفَهُ وَ طَهَّرَهُ» (۱)

همینکه حضرت حسین علیه السلام از شکم مادر به زمین آمد من قابله و عهده دار کار او بودم. پیامبر مرا صدازد که ای عمه به شتاب پسر مرا به من برسان. من گفتم ای رسول خدا ما هنوز او را نظیف نکرده ایم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ای عمه آیا تو او را نظیف می کنی؟! خداوند تبارک و تعالی او را نظیف و تطهیر کرده است. و هم او می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در روزهای نخستین ولادت حسین علیه السلام بین چشمان او را بوسه زد و گریه کرد و می گفت:

«لَعَنَ اللَّهُ قَوْمًا هُمْ قَاتِلُوكَ يَا بَنِيَّ يَقُولُهَا ثَلَاثًا».

پسر عزیزم خدا لعنت کند مردمی را که کشنده تو هستند این را سه بار تکرار فرمود.

من گفتم پدر و مادرم فدای تو آن مردم چه اشخاصی هستند؟ فرمود:

«بَقِيَهُ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةِ مِنْ بَنِي أُمِّيهِ لَعَنَهُمُ اللَّهُ» (۲)

بقیه جمعیت ستمگر از بنی امیه که لعنت خدا بر آنها باد.

طاووس یمانی می گوید: حسین بن علی علیه السلام چنان بود که هرگاه در مکان تاریک می نشست مردم به واسطه نور پیشانی و زیر گلوی او راه را

۱- آمالی صدوق، ص ۱۱۷ - ۷۵

۲- آمالی صدوق، ص ۱۱۷ - ۷۵

پیدا می کردند و آن حضرت را می شناختند.

«فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَثِيرًا مَا يُقَبَّلُ جَبِينَهُ وَنَحْرَهُ».

همانا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به طور مکرر پیشانی و گلوگاه او را بوسه می زد.

یک روز جبرئیل نازل شد در حالیکه حضرت زهرا علیها السلام در خواب بود و حسین علیه السلام در گهواره گریه می کرد جبرئیل با او نغمه های کودکانه سرداده و او را دلداری می داد تا مادرش از خواب بیدار شد. (۱)

امام صادق علیه السلام می فرمود: همینکه حضرت حسین علیه السلام متولد شد جبرئیل به فرمان خداوند تبارک و تعالی با هزار فرشته جهت تهنیت و تبریک به محضر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شرفیاب شد. در هنگام نزول به جزیره ای در وسط دریا گذر نمود که فرشته ای به نام «فطرس» که خود از حاملان عرش الهی بود. به خاطر تخلف از فرمان پروردگار بالهائش شکسته و به صورت (تبعید) در آن زندگی می کرد. (فطرس حدود هفتصد سال در تبعیدگاه عبادت پروردگار را بجا آورد تا حضرت حسین علیه السلام متولد شد) فطرس به جبرئیل عرض کرد.

«أَيْنَ تُرِيدُ؟ قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَنْعَمَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ بِنِعْمَةٍ فَبَعَثَتْ أَهْنُتَهُ مِنَ اللَّهِ وَ مِنِّي».

کجا می روی؟ گفت خداوند تبارک و تعالی نعمتی به حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم کرامت فرموده و من مأمور شده ام که از طرف پروردگار و خودم به او مبارک باد بگویم. فطرس گفت: ای جبرئیل مرا هم با خود ببر شاید که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم برای من دعا کند و مشمول عفو و رحمت پروردگار قرار گیرم. جبرئیل پذیرفت و او را با خود برداشت و همینکه به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسید

ص: ۱۰

ضمن عرض تبریک و تهنیت درباره تولد حضرت حسین علیه السلام شرح حال فطرس را برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بیان کرد.

«فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قُلْ لَهُ: يَتَمَسَّحُ بِهَذَا الْمَوْلُودِ وَعَدَّ إِلَى مَكَانِكَ، قَالَ فَتَمَسَّحَ فُطْرُسٌ بِالْحُسَيْنِ وَارْتَفَعَ».

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود به او بگو که خود را به این مولود مبارک بمالد و به مکان خود برگردد. فطرس خویشتن را به امام حسین علیه السلام مالید سلامتی را بازیافت و این کلمات را گفت و بالا رفت:

(يَا رَسُولَ اللَّهِ أَمَا إِنَّ أُمَّتِكَ سَيَتَقْتَلُهُ وَلَهُ عَلَى مُكَافَاةٍ لَا يَزُورُهُ زَائِرًا إِلَّا أَبْلَغْتَهُ عَنْهُ وَلَا يَسْلِمُ مُسْلِمًا إِلَّا أَبْلَغْتَهُ سَلَامَهُ وَلَا يُصَلِّيَ عَلَيْهِ مُصِلًّا إِلَّا أَبْلَغْتَهُ صَلَاتَهُ».

ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به همین زودی امت تو این نوزاد را به شهادت می رسانند و من به جهت این نعمتی که از ناحیه او به من رسید به این صورت تلافی خواهم کرد. هر کس حضرت حسین علیه السلام را زیارت کند و یا سلام و صلوات بر او بفرستد آن را به آن حضرت می رسانم.

و در روایت دیگر آمده است که:

«وَعَرَجَ إِلَى مَوْضِعِهِ وَهُوَ يَقُولُ: مَنْ مِثْلِي وَ أُنَا عِتَاقَهُ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةُ وَ جَدُّهُ أَحْمَدُ».(۱)

همینکه فطرس به آسمان بالا رفت می گفت: کیست مثل من در حالیکه من آزاد شده حسین فرزند علی و فاطمه و جد بزرگوارش احمد علیهم السلام هستم.



### محبوب رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم

یک روز پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به عده ای از دوستان از کوچه ای گذر می کردند به کودکانی برخورد نمودند که در راه بازی می کردند. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نزدیک یکی از بچه ها ایستاد و به او ملاطفت و محبت نمود و ما بین دیدگان او را بوسه داد و سپس او را روی دامن خود نشانید. اطرافیان از علت این کار سؤال کردند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

من دیده بودم که این کودک با حسین من بازی می کند و دیده بودم که خاک قدم حسین را برمی گیرد و بر چهره و بر چشمان خود می مالد، به همین علت من او را دوست دارم برای اینکه او حسین مرا دوست دارد. جبرئیل به من خبر داده که این کودک در حادثه کربلا از انصار و یاران حسین خواهد بود.

روزی دیگر عده ای از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به دعوت آن حضرت برای صرف غذا همراه ایشان به منزل آن بزرگوار می رفتند که ناگهان در بین راه به امام حسین علیه السلام برخورد کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خود را به سرعت به جگر گوشه اش رسانید و دستهای خود را باز کرد که او را در آغوش بگیرد. حضرت حسین علیه السلام از دست پیامبر به اینطرف و آنطرف فرار می کرد، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می خندید و او را تعقیب می نمود تا بالاخره او را در آغوش گرفت یک دست به چانه و یک دست به سر حسین علیه السلام گذاشت و او را بوسه باران کرد و فرمود:

«حُسَيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ، أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّ حُسَيْنًا» (۱)

حسین از من و من از حسینم، خداوند تبارک و تعالی دوست می دارد هرکس را که حسین را دوست بدارد.

ص: ۱۲

سلمان فارسی می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را دیدم که حسین علیه السلام را بر زانوی خویش نهاده و او را بوسه می زد و می فرمود: تو بزرگوار و پسر بزرگوار و پدر بزرگوارانی، تو امام و پسر امام و پدر امامان هستی، تو حجت خدا و پسر حجت خدا و پدر حجت های خدایی که نه نفرند و خاتم ایشان، قائم ایشان می باشد.

ابوهریره اعتراف می کند که:

«رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ حَامِلُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ وَهُوَ يَقُولُ:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أُحِبُّهُ فَاجِبْهُ» (۱).

دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت حسین علیه السلام را بر دوش خویش نشانده بود و می فرمود: خداوندا من حسین را دوست می دارم تو هم او را دوست بدار.

جابر بن عبدالله انصاری می گوید:

ما همراه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حرکت می کردیم حضرت حسین علیه السلام نیز با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود که عطش بر او غلبه کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تقاضای آب نمود ولی آب پیدا نشد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم زبانش را در دهان حسین علیه السلام گذاشت آن گرامی آن قدر مکید تا سیراب شد. (۲)

ابن عباس می گوید: یک روز حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم، امام حسین علیه السلام را بر دوش خویش سوار کرده بود. مردی از حاضرین گفت:

«نِعْمَ الْمَرْكَبُ رَكِبْتَ يَا غُلامَ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَنِعْمَ الرَّكَابُ هُوَ» (۳).

ای پسر چه مرکب خوبی سواری! پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود و چه راکب و سوار خوبی است.

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از خانه یکی از همسران خویش بیرون آمد.

۱- احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۲۹۸

۲- ترمذی، جلد ۳، ص ۱۹۸

۳- ترمذی، جلد ۳، ص ۱۹۸

«فَمَرَّ عَلَى بَيْتِ فَاطِمَةَ، فَسَمِعَ حُسَيْنًا يَبْكِي عَلَيْهِ السَّلَامَ فَقَالَ: أَلَمْ تَعْلَمِي أَنَّ بُكَائَهُ يُؤْذِنِي» (۱).

و از کنار خانه فاطمه علیها السلام گذر کرد تا ناگاه صدای گریه حضرت حسین علیه السلام به گوش آن حضرت رسید، خطاب به فاطمه علیها السلام فرمود: آیا نمی دانی که گریه او مرا آزار می دهد و من تحمل شنیدن صدای ناله او را ندارم.

ابن عباس می گوید: در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودم که دیدم حسین علیه السلام را بر زانوی راست و ابراهیم فرزندش را روی زانوی چپش نشانده بود و گاهی بر حسین علیه السلام بوسه می زد و گاهی بر ابراهیم، در این هنگام جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد و گفت: خداوند تبارک و تعالی بر تو سلام می رساند و می گوید: اراه کرده ایم که یکی از دو را فدای دیگری کنی. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نظری به ابراهیم انداخت و گریه کرد و نظری به حسین علیه السلام انداخت و گریه کرد سپس فرمود:

اگر ابراهیم از دنیا برود غیر از من کسی محزون نمی شود. ولی مادر حسین فاطمه است، پدرش علی بن ابیطالب پسر عم من و گوشت و خون من است و اگر بنا شود که من به تنهایی محزون شوم سزاوارتر است تا اینکه من و فاطمه و علی محزون شویم.

ابن عباس می گوید: پس از سه روز ابراهیم از دنیا رفت و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هر وقت حسین علیه السلام را می دید او را به سینه می چسبانید و لبهای او را می بوسید و می فرمود: فدای کسی شوم که ابراهیم فرزندم فدایش شد. (۲)

رَوَى عَنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لِي « يَا بُنَيَّ إِنَّكَ لَكَبِدِي طُوبَى لِمَنْ أَحَبَّكَ وَ أَحَبَّ ذُرِّيَّتَكَ، فَالْوَيْلُ لِقَاتِلِكَ» (۳).

۱- احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۳۱۱

۲- احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۳۱۶

۳- احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۳۱۶

ص: ۱۴

از حضرت سیدالشهداء علیه السلام روایت شده که فرمود: رسول گرامی اسلام به من می فرمود: ای پسر من تو جگر گوشه من هستی خوشا به حال کسی که تو و ذریه ات را دوست بدارد

و وای بر احوال کشنده تو باد.

### سیره عملی امام علیه السلام

یک روز امام حسین علیه السلام بر عده ای فقیر و مسکین که سفره خود را پهن کرده بودند گذر کرد. آنها گفتند ای پسر رسول خدا بفرماید کنار سفره ما فقیران! امام علیه السلام فوراً دعوت آنها را اجابت کرد و نشست و با آنها هم غذا شد و فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ»

خداوند متکبرین را دوست نمی دارد.

سپس فرمود: من دعوت شما را پذیرفتم پس شما نیز دعوت مرا بپذیرید. گفتند با کمال میل ای فرزند رسول خدا با امام علیه السلام به منزل آن حضرت آمدند. امام علیه السلام به اهل خانه فرمود هرچه در خانه هست برای پذیرایی میهمانان بیاورید. (۱) حضرت حسین علیه السلام به عیادت أسامه بن زید رفت أسامه تا چشمش به امام حسین علیه السلام افتاد گفت «واغَمَّاه»، وای از غم و اندوه. امام علیه السلام فرمود: برادر غم تو از چیست؟ عرض کرد قرض سنگینی که به گردن دارم و آن شصت هزار درهم است.

امام علیه السلام فرمود: (نگران نباش) من آن را می پردازم. أسامه گفت می ترسم اجل مهلتم ندهد، فرمود: مطمئن باش که تو زنده هستی و من قرض تو را خواهم داد.

راوی می گوید امام علیه السلام قبل از مرگ آسامه تمام قرض او را رد کرد. (۱)

مردی از صحرائشینان عرب وارد مدینه شد و سراغ بهترین شخص را از نظر جود و کرم گرفت. به او گفتند گمشده ات حضرت حسین علیه السلام است. داخل مسجد شد و حضرت را در حال نماز مشاهده کرد، در کنار امام علیه السلام قرار گرفت و نیاز خود را در چند بیت شعر بیان کرد.

امام حسین علیه السلام از مسجد به خانه آمد و به قنبر فرمود: آیا از مال حجاز چیزی باقی مانده؟ عرض کرد بله چهار هزار دینار، امام علیه السلام فرمود: همه را بیاور کسی هست که از ما سزاوارتر است و به آن محتاج می باشد. حضرت حسین علیه السلام درب خانه را نیمه باز کرد و پولها را به اعرابی داد و بی شک منظور آن بزرگوار از این عمل آن بود که چشم اعرابی به چشم او نیفتد و خجالت بکشد، اعرابی پولها را گرفت و گریه کرد و گفت: مگر کم عطا کردی که چنین می کنی، می گریم که چگونه این دستهای پربرکت و بخشنده زیر خاک خواهد رفت. (۲)

امام سجاد علیه السلام می فرماید: از پدرم حضرت حسین علیه السلام شنیدم که می فرمود: اگر کسی از سمت راست به من ناسزا بگوید و در سمت چپ برگردد و از من عذرخواهی کند من عذر او را می پذیرم و او را عفو می کنم چرا که امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام برایم حدیث کرد که از جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده که فرمود: از حوض کوثر نیاشامد کسی که عذر معذرت خواه را نمی پذیرد. (۳)

امام حسین علیه السلام با مساکین و مستمندان می نشست و می گفت: خداوند اهل کبر و مستکبرین را دوست نمی دارد، یک روز بر چند کودک گذر کرد که مشغول خوردن یک قطعه نان بودند. بچه ها از امام علیه السلام خواستند که با

۱- بحار، ج ۴۴، ص ۱۸۹

۲- بحار، ج ۴۴، ص ۱۹۰

۳- احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۴۳۱

ص: ۱۶

آنها هم غذا شود، امام علیه السلام در کمال لطف و مهربانی دعوت اطفال را پذیرفت و با آنها هم غذا شد. آنگاه بچه‌ها را با خود به خانه برد و آنها را از غذا سیر کرد و بر آنها لباس پوشانید و سپس فرمود:

«إِنَّهُمْ أَسْحَىٰ مِنِّي لِأَنَّهُمْ بَدَلُوا جَمِيعَ مَا قَدَرُوا عَلَيْهِ وَ أَنَا بَدَلْتُ بَعْضَ مَا أَفَدِرُ عَلَيْهِ» (۱)

این کودکان از من سخاوتمندترند زیرا که آنها هرچه داشتند بذل کردند ولی من بخشی از مال خویش را بذل نمودم.

یکی از غلامان حضرت حسین علیه السلام مرتکب لغزشی شده بود که می باید ادب شود امام علیه السلام دستور داد او را تأدیب نمایند. غلام گفت: ای مولای من خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظِ» کسانی که غیظ خود را فرو می برند، امام علیه السلام فرمود: او را رها کنید که غیظ خود را فرو بردم. غلام گفت: «وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ» کسانی که از لغزش مردم صرف نظر می کنند و می بخشند، امام علیه السلام فرمود: ترا بخشیدم، غلام گفت: «وَاللَّهُ يَجِبُ الْمُحْسِنِينَ» خدا نیکوکاران را دوست می دارد. امام علیه السلام فرمود: «أَنْتَ حُرٌّ لِرُوحِهِ اللَّهُ تَعَالَىٰ وَ أَمْرٌ لَهُ بِجَائِزِهِ حَسَنَةٌ» ترا در راه خدا آزاد کردم و بعد دستور داد که به او یک جایزه شایسته هم عنایت کنند! (۲)

حرّ بن یزید ریاحی علیه الرّحمه با هزار نیروی نظامی خود به سپاه حضرت حسین علیه السلام نزدیک شدند و در شدت گرما در برابر امام حسین علیه السلام و یارانش صف کشیدند تا مانع ادامه راه آن حضرت و اصحابش شوند. امام علیه السلام هم با سپاه خود شمشیرها را آماده کردند و در مقابل آنها ایستادند. در این هنگام حضرت حسین علیه السلام ملاحظه فرمود که سپاه دشمن از تشنگی سخت در عذاب است، فوراً به جوانان خود امر کرد:

۱- احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۴۳۰

۲- احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۴۳۱

ص: ۱۷

«إِسْقُوا الْقَوْمَ وَأَوْرِهِمْ مِنَ الْمَاءِ وَرَشِّفُوا الْخَيْلَ تَرَشِيفًا».

اینها را با اسبهایشان آب دهید تا حدی که سیراب شوند، آنها به امر امام ظروف و طشتها را پر از آب کردند و سپاه حر و اسبهایشان را آب دادند.

علی بن طعان محاربی می گوید: من آخرین نفر از سپاه حرّ بودم که به آنجا رسیدم، تشنگی بر من و مرکب من بسیار غلبه کرده بود چون حضرت سیدالشهداء علیه السلام حال عطش من و مرکب مرا ملاحظه فرمود: به من امر کرد تا شتر خود را بخوابانم، شتر را آب دادم و شخص حسین علیه السلام با دست مبارک مشک آب را به دهان من گذاشت و سیرابم کرد!!<sup>(۱)</sup> مردی به حضور امام حسین علیه السلام شرفیاب شد و عرض سلام کرد و سپس مشکل خود را با امام علیه السلام در میان گذاشت و بعد گفت حسین جان از جدّ بزرگوارت شنیدم که فرمود: اگر حاجتی داشتی از چهار شخص طلب کن، عرب شریف، مولای کریم، حامل قرآن، خوب روی. اما عرب شرافت یافت به جدّ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اما کرامت که در سیره و سرشت شماست. قرآن هم که در خانه شما نازل شد. چهره خوب که از آن توست. خودم از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود: هرگاه خواستید به چهره من نظر کنید به حسن و حسین من نظر نمایید.

امام حسین علیه السلام پس از استماع گفته های آن مرد فرمود: حاجت خود را بازگو، آن مرد حاجت خود را با انگشت روی خاک نوشت، امام علیه السلام به او فرمود: از پدرم علی علیه السلام شنیدم که فرمود: ارزش هر کس به آن چیزی است که به آن اهمیت و ارزش می دهد و از جدم رسول خدا شنیدم که فرمود:

نیکی و محبت به هر کسی به اندازه درک و معرفت اوست، من سه سؤال از تو دارم که برای پاسخ صحیح هر سؤال ثلث مالم را به تو خواهم

ص: ۱۸

داد و اگر هر سه سؤال را درست جواب دادی تمام مال خود را به تو می دهم. آن مرد عرض کرد بپرسید اگر توانستم که پاسخ می دهم و الا از محضر شما خواهم آموخت چرا که تو اهل علم و شرف هستی و لاحول ولا قوه الا بالله العلی العظیم.

فقال الحسين عليه السلام:

أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ؟ قَالَ الْأَيْمَانُ بِاللَّهِ وَالتَّصَدِيقُ بِرَسُولِهِ، قَالَ: فَمَا نَجَاهُ الْعَبْدِ مِنَ الْهَلَكَةِ؟ فَقَالَ: التَّكَلُّفُ بِاللَّهِ قَالَ: فَمَا يُرِيِّنُ الْمَرْءَ؟ قَالَ: عِلْمٌ مَعَهُ الْحِلْمُ، قَالَ: فَإِنْ أَخْطَأَهُ ذَلِكَ؟ قَالَ: فَمَا لَمْ مَعَهُ كَرَمٌ قَالَ: فَإِنْ أَخْطَأَهُ ذَلِكَ؟ قَالَ فَقَرَّ مَعَهُ صَبْرٌ، قَالَ: فَإِنْ أَخْطَأَهُ ذَلِكَ؟ قَالَ فَصَاعِقَةٌ تَنْزَلُ عَلَيْهِ مِنَ السَّمَاءِ فَتَحْرِقُهُ».

امام حسین علیه السلام فرمود: کدام عمل بهترین است؟ عرض کرد ایمان به خدا و تصدیق رسول خدا. فرمود: راه نجات از هلاکت برای بنده چیست؟ عرض کرد: اعتماد و اتکال به خدا، امام علیه السلام پرسید چه چیز انسان را زینت می دهد؟ عرض کرد علم که همراهش حلم باشد. فرمود: اگر عالم نبود. گفت ثروتی که همراهش کرم و جود باشد، فرمود: اگر ثروت نداشت؟ گفت فقری که همراهش صبر باشد. فرمود: اگر صبر نداشت؟ گفت: آتشی از آسمان بیاید و او را بسوزاند!

«فَضَحِكَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَمَى لَهُ بِالصِّرَّةِ وَفِيهَا أَلْفُ دِينَارٍ».

حضرت حسین علیه السلام خندید و کسبه پولی را که در او هزار دینار طلا بود در اختیارش گذاشت و بعد انگشتر خود را که دو درهم قیمت داشت به او داد و بعد فرمود: هزار دینار طلا را به غرامتی خرج کن که به گردن داری و انگشتر را



نفقه خانواده ات قرار بده. مرد هدایای حضرت حسین علیه السلام را گرفت و گفت: «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» (۱).

امام حسن مجتبی علیه السلام عزم سفر نمود و در بین راه به خاطر تاریکی شب راه را گم کرد. به چوپانی برخورد نمود و میهمان او شد او هم از امام حسن علیه السلام پذیرایی خوبی کرد تا صبح شد.

در هنگام صبح چوپان راه را به امام نشان داد. امام حسن علیه السلام فرمود: به مدینه بیا تا جبران محبت‌های ترا بنمایم. جوان چوپان که غلام دیگری بود با گوسفندان و مولای خود به مدینه آمد، موقعی به شهر رسید که امام حسن علیه السلام بیرون شهر مشغول کار بود: چوپان به خدمت امام حسین علیه السلام شرفیاب شد به خیال آنکه این آقا همان مهمان آن شب است عرض کرد من همان کسی هستم که شب کذایی مهمان من بودی به من وعده دادی که به مدینه آیم تا تلافی کنی. امام حسین که متوجه اشتباه او شد ولی اصلاً بازگو نکرد، پرسید غلام که هستی؟ عرض کرد فلان شخصی، فرمود: چند گوسفند داری؟ عرض کرد سیصد رأس امام علیه السلام فرستاد به دنبال مولای او تا وی را تشویق به فروش گوسفندان و غلام کنند. او هم پذیرفت، آنگاه امام حسین علیه السلام غلام را آزاد کرد و بعد گوسفندان را به او بخشید و فرمود: این به تلافی محبتی که آن شب به برادرم امام حسن علیه السلام نمودی. (۲)

حضرت حسین علیه السلام با عده ای از یاران به باغی که اطراف مدینه بود و متعلق به حضرت بود وارد شدند. نگهبان و باغبان باغ غلامی به نام صاف بود. وقتی داخل باغ گردیدند حضرت حسین علیه السلام مشاهده فرمود که غلام به خوردن نان مشغول است. امام علیه السلام پشت یک درخت پنهان شد و رفتار غلام را زیر نظر گرفت، غلام یک لقمه خودش می خورد و یک لقمه به

۱- احقاق الحق ج ۱۱ ص ۴۱۱

۲- مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۵۳

ص: ۲۰

سگی که در کنارش بود می داد. امام علیه السلام از عمل غلام شگفت زده شده بود. همینکه غلام دست از غذا کشید گفت:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي، وَ اغْفِرْ لِسَيِّدِي وَ بَارِكْ لَهُ كَمَا بَارَكْتَ عَلَيَّ أَبُوِيهِ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ».

حمد خدای دو جهان را، خداوندا مرا ببخش، مولایم را مشغول غفرانت قرار بده و برکت را بر او نازل فرما همانطور که بر پدر و مادرش نازل فرمودی بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

امام حسین علیه السلام از جا برخاست و خود را به غلام رساند و او را صدا زد:

فَقَامَ الْغُلَامُ فَرَعًا وَقَالَ: يَا سَيِّدِي وَ سَيِّدَ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي مَا رَأَيْتُكَ فَاعْفُ عَنِّي، فَقَالَ الْحُسَيْنُ اجْعَلْنِي فِي حِلٍّ يَا صَافِي لِأَنِّي دَخَلْتُ بُسْتَانَكَ بِغَيْرِ إِذْنِكَ».

غلام از جا برخاست و وحشت زده گفت ای آقای من و آقای همه مؤمنین ببخشید من شما را ندیدم. امام علیه السلام فرمود: ای صافی تو مرا حلال کن که بدون اجازه ات به باغ تو داخل شدم.

غلام گفت: شما با فضل و بزرگواریتان چنین می فرمایید. امام علیه السلام فرمود: دیدم که لقمه هایت را دو نیم می کردی نصف خود می خوردی و نصف به سگ می دادی این کار تو چه معنی داشت؟ غلام گفت: این سگ در هنگام خوردن به من نگاه می کرد بنابراین حیا کردم که او را غذا ندهم. حسین جان این سگ پاسبان باغ توست من هم عبد و غلام تو هر دو با هم از رزق و کرم تو می خوردیم.

امام حسین علیه السلام از سخنان غلام به گریه افتاد و فرمود تو را در راه خدا آزاد کردم و از صمیم قلب هزار دینار به تو بخشیدم. غلام گفت: اگر مرا آزاد

ص: ۲۱

کنی از در خانه ات نخواهم رفت و همچنان خدمتگزار آستانت خواهم بود.

امام علیه السلام فرمود: سزاوار است مرد آنچه می گوید به آن عمل کند، هنگامی که وارد باغ شدم به تو گفتم بدون اذن تو به باغ تو قدم گذاشتم پس قول و عمل من باید یکی باشد یعنی باغ متعلق به توست فقط با این شرط که این اصحاب و یاران من که مشاهده می کنی اجازه داشته باشند گاهی از میوه های آن استفاده کنند و تو آنها را به خاطر من کرامت کن تا خداوند در روز قیامت به تو کرم نماید.

امام علیه السلام او را دعا کرد و فرمود:

«وَبَارِكْ لَكَ فِي حَسَنِ خَلْقِكَ وَ أَدَبِكَ»

خداوند این حسن خلق و ادب تو را مبارک گرداند.

«فَقَالَ الْغُلَامُ: اِنْ وَهَبْتَنِي بُسْتَانَكَ فَاَنَا قَدْ سَبَلْتُهُ لِأَصْحَابِكَ وَ شِيعَتِكَ» (۱)

غلام گفت: حال که باغ خویش را به من بخشیدی من هم استفاده از آن را برای اصحاب و شیعیانت رایگان قرار دادم.

«وَجَدَ عَلَى ظَهْرِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ يَوْمَ الطَّفِ أَنْثَرُ فَسَأَلُوا زَيْنَ الْعَابِدِينَ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ: هَذَا مِمَّا كَانَ يَنْقَلُ الْجَرَابَ عَلَى ظَهْرِهِ إِلَى مَنْزِلِ الْأَرَامِلِ وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ» (۲)

در روز عاشورا اثری بر روی کتف امام حسین علیه السلام مشاهده شد از امام سجاد زین العابدین علیه السلام سؤال شد که این چه اثری بر بدن امام حسین علیه السلام است؟ فرمود: این جای وسیله ای است که پدرم حضرت حسین علیه السلام خوراک و غذای بیوه زنان و یتامی و مساکین را حمل می کرد.

عبدالرحمن سلمی به فرزند حضرت سیدالشهداء سوره مبارکه حمد

۱- احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۴۴۶

۲- بحار، ج ۴۴، ص ۱۹۰

ص: ۲۲

را آموخت وقتی فرزند حضرت سوره را برای پدر خواند امام علیه السلام هزار دینار با هزار حله به معلم او عطا فرمود و دهانش را از درّ پرکرد بعضی گفتند چرا اینهمه عطا می کنی؟ امام علیه السلام فرمود: کجا این هدایا می تواند جبران تعلیم او را بنماید. (۱)

عصام بن مصطلق شامی گفت وارد مدینه شدم چشمم به جمال زیبای حسین بن علی علیه السلام افتاد، منظر پاکیزه و با شوکت و جلالت او مرا به حسد واداشت و حسد هم سبب شد که بغض و دشمنی را که در سینه از پدر او داشتم ظاهر کنم. به او نزدیک شده و از روی تحقیر و توهین گفتم ای پسر ابوتراب؟ امام علیه السلام فرمود:

«نِعَمَ قَالَ فَبَالَغْتُ فِي شَتْمٍ وَ شَتَمَهُ أَبِيهِ»

بلی. عصام گفت: هرچه توانستم به آن حضرت و پدرش ناسزا گفتم.

«فَنَظَرَ إِلَيَّ نَظْرَةَ عَاطِفٍ رَوْفٍ»

پس از روی عطوفت و مهربانی نگاهی بر من کرد و فرمود:

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ».

این آیه اشاره به مکارم اخلاق رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و بعد فرمود:

با من آهسته و آرام برخورد کن و کار را بر خود و بر من آسان کن و از خداوند تبارک و تعالی طلب آموزش بنما و سپس فرمود: اگر تو از ما طلب یاری کنی ترا یاری خواهیم کرد و اگر چیزی بخواهی به تو خواهیم داد و اگر طلب ارشاد و هدایت دارای هدایت می نمایم.

عصام گفت من از گفته و حرفهای غلط خود پشیمان شدم و آن بزرگوار

با فراست فهمید که من پشیمانم فرمود: آنچه را که یوسف به برادران خطا کار خویش فرمود من نیز می گویم:

«لَا تَثْرِبَ عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ».

عتاب و ملامتی نیست بر شما، خداوند بیامرزد شما را و اوست ارحم الراحمین.

عصام گفت: از این اخلاق شریف آن حضرت در مقابل آن جسارتها و ناسزها که از من سرزد چنان زمین بر من تنگ شد که دوست داشتم به زمین فرو بروم. ناچار آرام از مجلس حضرت بیرون آمدم و نبود نزد من شخصی محبوبتر از حضرت حسین و پدرش علی بن ابیطالب علیهما السلام. (۱)

### امام حسین و سایر پیشوایان

سعد بن عبدالله گفت: که از حضرت قائم امام عصر (عج الله تعالی فرجه الشریف) تأویل «کهیعص» (حروف مقطعه سوره مریم) را پرسیدم.

امام علیه السلام فرمود: این حروف از اخبار غیبی است که خداوند تبارک و تعالی بنده خویش زکریا را از آن مطلع ساخت و بعد برای حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم نقل فرمود و آن به این ترتیب بود که زکریا از خداوند خواست تا اَسْمَاءِ خَمْسَةَ را به او تعلیم دهد. جبرئیل بر زکریا نازل شد و اَسْمَاءِ خَمْسَةَ طیبه را به او آموخت.

زکریا هروقت نام شریف محمد و علی و فاطمه و حسن علیهم السلام را به زبان جاری می کرد و بر آنها متوسل می شد هم و غم از دلش بیرون می رفت ولی همینکه اسم حضرت حسین علیه السلام بر لب و جانش نقش می بست بی اختیار اشکش جاری می شد و از این حال خویش تعجب می کرد.

زکریا علیه السلام می گوید: یک روز به درگاه پروردگار عرض کردم خداوندا این

ص: ۲۴

چه سری است که وقتی به یاد آن چهار بزرگوار هستم دلم آرام می‌گیرد و غم و غصه از دلم خارج می‌شود ولی وقتی به یاد حسین علیه السلام می‌افتم اشکم جاری می‌شود و دلم می‌سوزد؟ خداوند تبارک و تعالی زکریا را از قصه امام حسین علیه السلام باخبر ساخت و فرمود: کهیعص، کاف اسم کربلاء، هاء هلاک شدن و شهادت عترت طاهره، یاء یزید ظالم بر حسین علیه اسلام و عین عطش آن حضرت و صاد اشاره به صبر اوست.

زکریا همینکه این مطالب را از خداوند تبارک و تعالی شنید سه روز از مسجد و محل عبادت خویش بیرون نرفت و مردم را به خود راه نداد و هر سه روز را به سوگواری و گریه و زاری بر حسین علیه السلام مشغول گردید. (۱)

فضل می‌گوید از امام رضا علیه السلام شنیدم که فرمود: هنگامی که حضرت ابراهیم به فرمان پروردگار مأمور شد تا به جای اسماعیل گوسفندی را قربانی کند در دلش گذشت که چه خوب بود که اسماعیل را ذبح می‌کردم و مستحق بالاترین درجات ثواب می‌شدم.

خداوند تبارک به او وحی فرستاد که ای ابراهیم چه کسی را از مخلوقات من بیشتر دوست می‌داری؟ عرض کرد:

«یا ربِّ ما خلقت خلقاً أحبُّ إِلَيَّ مِنْ حَبِيبِكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ».

پروردگارا هیچکس محبوبتر از حبیب تو محمد صلی الله علیه و آله و سلم نزد من نیست.

خداوند تبارک و تعالی فرمود: آیا او را بیشتر دوست می‌داری یا خودت را؟ ابراهیم گفت او را بیشتر از خودم دوست می‌دارم. پروردگار فرمود: فرزند او را بیشتر دوست می‌داری یا فرزند خودت را عرض کرد البته فرزند او را، خداوند فرمود: پس بدان که فرزند او به دست دشمنانش

ظالمانه کشته خواهد شد.

ای ابراهیم عده ای از امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرزندش حسین را سر می برند و به خاطر این جنایتشان مستوجب غضب من خواهند شد. ابراهیم بشدت متأثر و محزون گردید و مدتی بر مصیبت حسین علیه السلام اشک ریخت. (۱)

حضرت آدم علیه السلام همینکه به زمین هبوط نمود در پی همسرش حوا به اطراف زمین جستجو می کرد تا گذرش به سرزمین کربلا افتاد. ناگهان غم او را گرفت و سینه اش تنگ شد، سر به آسمان بلند کرد و گفت: بار پروردگارا آیا از من گناه دیگری سر زده که مرا به این بلا مبتلا می فرمایی؟ من همه زمین را سیر کردم اما هیچ مکانی مثل این مکان اندوه آخرین نبوده است، خطاب رسید ای آدم از تو گناهی سر نزده ولیکن در این زمین فرزندی از نسل تو به نام حسین مظلومانه خونش ریخته می شود. حضرت آدم عرض کرد آیا حسین پیامبر است؟ پروردگار فرمود: خیر ولیکن نوه پیامبر حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است. حضرت آدم پرسید قاتل او کیست؟ پروردگار فرمود: یزید که نفرین شده اهل آسمانها و زمین است. آنگاه آدم از جبرئیل کسب تکلیف کرد که من چه انجام دهم؟ جبرئیل گفت: یزید را لعنت کن! حضرت آدم چهار بار قاتل حسین علیه السلام را لعنت کرد و به جستجوی خود برای یافتن حوا ادامه داد و بالاخره او را در کوه عرفات پیدا کرد. (۲)

در روایت است که همینکه حضرت نوح علیه السلام سوار بر کشتی شد به نقاط مختلف دنیا سیر کرد. همینکه به کربلا رسید کشتی متوقف شد و زمین با یک جاذبه خاصی کشتی را نگه داشت، حضرت نوح علیه السلام نگران غرق شدن بود و گفت پروردگارا این چه گردابی است که در آن افتاده ایم ما همه زمین را سیر کردیم مشکلی نداشتیم این چه سرزمینی است که این قدر

۱- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۰۹

۲- بحار، ج ۴۴، ص ۲۴۲

مصیبت بار می باشد.

جبرئیل فرود آمد و گفت ای نوح در این مکان است که حسین نوه خاتم پیامبران حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم پسر خاتم اوصیاء به شهادت می رسد. نوح علیه السلام گفت قاتل او کیست؟ جبرئیل گفت: ملعون آسمانها و زمین، نوح چهار بار او را لعنت کرد کشتی از گرداب بیرون آمد تا به کوه جودی رسیده و استقرار یافت. (۱)

حضرت موسی علیه السلام یک روز به اتفاق یوشع بن نون سفر می کرد همینکه به سرزمین کربلا رسیدند بند کفشش پاره شد و خاری به پایش رفت و خون جاری شد.

عرض کرد پروردگارا چه لغزشی از من سر زده بود که چنین شد. به او وحی شد:

«إِنَّ هُنَا يَقْتُلُ الْحُسَيْنَ وَ هُنَا يَسْفِكُ دَمَهُ فَسَالَ دَمَكَ مُوَافَقَةً لِدَمِهِ».

در این سرزمین حسین به شهادت می رسد و خونش ریخته می شود جهت همدردی و همرنگی با او خون تو نیز در این مکان ریخته شد.

موسی علیه السلام عرض کرد حسین کیست؟ به او گفته شد سبط حضرت محمد مصطفی پسر علی مرتضی، گفت: قاتلش کیست؟ گفته شد نفرین شده حیوانات دریا، درندگان صحرا، پرندگان هوا، موسی علیه السلام دستها را به آسمان بلند کرد و حسین علیه السلام را دعا کرد و یزید را لعنت نمود و یوشع بن نون آمین گفت. (۲)

در روایت است که حضرت سلیمان که باد در تسخیرش بود سوار بر قالیچه خود در هوا سیر می کرد که ناگاه بر بام کربلا گذشت باد او را سه بار دور خودش چرخاند و او را گرفتار گردباد نمود سلیمان نگران سقوط

۱- بحار، ج ۴۴، ص ۲۴۳

۲- بحار، ج ۴۴، ص ۲۴۴



ص: ۲۷

و افتادن بود که باد آرام شد و او را در زمین کربلا فرود آورد.

سلیمان به باد گفت: چرا ساکن شدی؟ گفت: در این سرزمین حسین علیه السلام کشته خواهد شد. سلمان پرسید حسین کیست؟ گفت سبط محمد مختار پسر علی کزار، گفت: قاتلش کیست؟ گفت: نفرین شده آسمانها و زمین به نام یزید! سلیمان دستها را به آسمان بلند کرد. حسین علیه السلام را دعا کرد و یزید را نفرین نمود و انس و جنّ آمین گفتند. (۱)

در تفسیر آیه شریفه «فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ» (۲) روایتی است که حضرت آدم علیه السلام بر ساق عرش نظر کرد و اسامی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و امامان معصوم علیهم السلام را مشاهده نمود. جبرئیل به او فرمود که بگو: «یا حمید بِحَقِّ مُحَمَّدٍ، یا عالی بِحَقِّ عَلِيِّ یا فاطمَ بِحَقِّ فاطمَه، یا مُحَسِّنُ بِحَقِّ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ» و از جانب توست احسان. ولی همینکه اسم امام حسین علیه السلام را به زبان جاری ساخت اشکش جاری شد و دلش بدرد آمد. آدم گفت برادر جبرئیل این چه رازی است همینکه نام پنجمی را بردم قلبم شکست و اشکم جاری شد؟

جبرئیل گفت: فرزند تو حسین گرفتار مصیبتی می شود که همه مصیبتهای عالم در برابر آن کوچک است.

آدم پرسید چگونه به شهادت می رسد؟ جبرئیل گفت:

«يَقْتُلُ عَطْشَانًا غَرِيبًا وَ حِيدًا فَرِيدًا لَيْسَ لَهُ نَاصِرٌ وَ لَا مُعِينٌ».

حسین علیه السلام با لب تشنه کشته می شود در حالیکه غریب و تنهاست و هیچ یار و معینی ندارد.

ای آدم اگر او را بینی می گوید:

«وَ عَطْشَاءُ وَ اِقْلَهُ نَاصِرًا حَتَّى يَحُولَ الْعَطْشُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ السَّمَاءِ كَالدُّخَانِ».

وای از تشنگی و از کمی یاور تا جایی که عطش در او اثر

۱- بحار، ج ۴۴، ص ۲۴۴

۲- بقره، آیه ۳۷

ص: ۲۸

می گذارد دیدگانش بین زمین و آسمان را دود می بیند.

هیچکس او را جز با شمشیر پاسخ نمی دهد او را همانند ذبح گوسفندان از قفا به شهادت می رسانند. دشمنانش سر مقدس او و یارانش را در شهرها می چرخانند و همراه سرهای شهیدان خانواده او و زنها هستند. آری این در علم خداوند یکتای مَنان است. آنگاه آدم و جبرئیل هر دو مدتی اشک ریختند. (۱)

روزی حضرت حسین علیه السلام در دامن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود حضرت با او بازی می کرد و می خندید، عایشه گفت یا رسول الله چقدر اظهار علاقه به این طفل می کنی؟! پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: وای بر تو چگونه دوست نداشته باشم کسی را که میوه دل من و نور دیده من است و بالاخره امت من او را خواهند کشت و هر که پس از شهادت او زیارتش کند خداوند تبارک و تعالی تا نود حج و عمره در «پرونده» او می نویسد. (۲)

ابن عباسی می گوید: هنگامی که بیماری رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شدت گرفت و توسط همان بیماری رحلت نمود:

«ضَمَّ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى صَدْرِهِ يَسِيلُ مِنْ عَرِقِهِ عَلَيْهِ وَ هُوَ يَجُودُ بِنَفْسِهِ وَ يَقُولُ: مَالِي وَ لِيَزِيدَ لَا بَارِكَ اللَّهُ فِيهِ، اللَّهُمَّ الْعَن يَزِيدَ ثُمَّ غَشِيَ عَلَيْهِ طَوِيلًا وَ أَفَاقَ وَ جَعَلَ يَقْبَلُ الْحُسَيْنَ وَ عَيْنَاهُ تَذْرِفَانَّ وَ يَقُولُ: أَمَا إِنَّ لِي وَ لِقَائِكَ مَقَامًا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ».

امام حسین علیه السلام را به سینه خود چسبانید در حالیکه عرق مرگ از او جاری بود و داشت جان به جان آفرین تقدیم می نمود و می فرمود: مرا با یزید چکار، خداوند برکت را از تو بردارد، خداوند بر یزید لعنت بفرست و آنگاه مدت طولانی بیهوش شد و دوباره به هوش آمد و شروع کرد به بوسیدن

۱- بحار، ج ۴۴، ص ۲۴۵

۲- أمالی شیخ صدوق، ص ۶۲

حضرت حسین علیه السلام و فرمود: من و قاتل تو در پیشگاه پروردگار حاضر می شویم و از او دادخواهی خواهیم کرد. (۱)

ابن عباس می گوید: یک روز هم در جنگ صفین همراه امیرالمؤمنین علی علیه السلام بودم، همینکه به نینوی و شط فرات رسیدیم علی علیه السلام با صدای بلند فرمود:

«يَا بْنَ عَبَّاسٍ أَتَعْرِفُ هَذَا الْمَوْضِعَ؟ قُلْتَ لَهُ: مَا أَعْرِفُهُ يَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَوْ عَرَفْتَهُ كَمَعْرِفَتِي لَمْ تُكُنْ تَجُوزُهُ حَتَّى تَبْكِيَ كَبْكَائِي».

ای پسر عباس آیا این مکان را می شناسی؟ عرض کردم نمی شناسم یا امیرالمؤمنین! فرمود: اگر مثل من آشنای به این مکان بودی از آن نمی گذشتی مگر آنکه همانند من اشک بریزی.

ابن عباس می گوید دیدم که آنقدر علی علیه السلام گریه کرد تا جایی که از محاسن شریفش بر سینه اش می ریخت، ما نیز با او گریه کردیم سپس فرمود: «أوه أوه مالي و لآلِ ابُوسَفِيَانِ؟ مالي و لآلِ حَرْبِ حِزْبِ الشَّيْطَانِ؟ و أولياء الكُفْر؟ صَبْرًا يَا أبا عَبْدِ اللَّهِ فَقَدْ لَقِيَ أَبُوكَ مِثْلَ الَّذِي تَلْقَى مِنْهُمْ». (۲)

وای و وای مرا با آل ابوسفیان چکار؟ مرا با آل حرب و حزب شیطان و رهبران کفر چکار؟ پسر، حسین جان صبر کن پدرت نیز همانند تو به مصائبی مبتلا خواهد شد.

أصْبَعُ بْنُ نَبَاتَةَ مِيْ غَوِيْد: اميرالمؤمنين علي عليه السلام که در بالای منبر مشغول به صحبت و خطابه بود که فرمود:

«سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَوَاللَّهِ لَا تَسْأَلُونِي عَنْ شَيْءٍ مَّضَى وَلَا عَن

۱- بحار، ج ۴۴، ص ۲۶۹

۲- بحار، ج ۴۴، ص ۲۵۲

ص: ۳۰

شئِ يَكُونُ إِلَّا نَبَأُكُمْ بِهِ».

از من پرسید پیش از آنکه مرا نیاید پس به خدا سوگند که هر چه سؤال کنید از خبرهای گذشته و آینده به تحقیق شما را پاسخ خواهم گفت.

سعد بن ابی وقاص از جا برخاست و گفت: یا امیرالمؤمنین،

أخبرنی کشم فی رأسی و لِحیتی من شعَرَه؟.

مرا باخبر کن که در سر و صورت من چند مو هست؟!.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: سوگند به خدا چیزی را از من پرسیدی که قبلاً خلیل من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به من فرموده بود که تو این سؤال را از من خواهی کرد و مرا مطلع ساخت که چند مو در سر و صورت تو هست و خبر داد که در بن و ریشه هر موی تو شیطانی است که ترا گمراه می کند.

«وَ إِنْ فِي بَيْتِكَ لَسَخْلًا يُقْتَلُ الْحُسَيْنُ ابْنِي، وَ عَمْرُ بْنُ سَعْدٍ يَوْمَئِذٍ يَدْرُجُ بَيْنَ يَدَيْهِ».

و در خانه تو فرزندی هست که فرزند من حسین را شهید خواهد کرد. در همان موقع عمر بن سعد لعنه الله علیه تازه به راه افتاده بود. (۱)

یک روز عمر بن سعد به امام حسین علیه السلام عرض کرد یا اباعبدالله عده ای از سفهاء و نادانان خیال می کنند که من ترا خواهم کشت.

«فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّهُمْ لَيْسُوا سَفَهَاءَ وَ لَكِنَّهُمْ حُلَمَاءَ».

امام فرمود: آنها سفیه و نادان نیستند آنها حلما و بزرگان هستند. (۲)

«قَالَ عَلِيُّ لِلْحُسَيْنِ: يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ أَسْوَةٌ أَنْتَ قَدَمًا فَقَالَ: جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا حَالِي؟..... قَالَ فَوَّ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَيْسَ فِكْرُ بَنُو أُمَّيَّةَ ثُمَّ

۱- اعلام الوری، ص ۱۸۶

۲- بحار، ج ۴۴، ص ۲۶۲

ص: ۳۱

لَا يُرِيدُونَكَ عَن دِينِكَ، وَلَا يَسُونَكَ ذِكْرَ رَبِّكَ، فَقَالَ الْحُسَيْنُ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ حَسْبِي وَأَقْرَبْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَأُصَدِّقُ نَبِيَّ اللَّهِ وَلَا أَكْذِبُ قَوْلَ أَبِي». (۱)

امیرالمؤمنین علی علیه السلام به فرزندش امام حسین علیه السلام فرمود: تو در آینده مقتدا و اُسوه خواهی شد. امام حسین علیه السلام عرض کرد فدایت شوم حال من چگونه است؟ فرمود: به آن خدایی که جانم در دست قدرت اوست بنی امیه خون تو را می ریزند و نمی توانند تو را از دینت جدا کنند و نمی توانند با کشتن تو باعث شوند که خدا را فراموش کنی. امام حسین علیه السلام عرض کرد: به آن خدایی که جانم در دست قدرت اوست در همان حال به آنچه خداوند نازل فرموده اقرار می کنم، رسول الله را تصدیق می نمایم و گفته پدرم را تکذیب نمی کنم.

مرحوم علامه مجلسی در توضیح کلمه اُسوه اَنْتَ می گوید:

«إِنَّكَ أُسْوَةُ الْخَلْقِ يَقْتَدُونَ بِكَ أَوْ يَأْتَسِي بِذِكْرِ مُصِيبَتِكَ كُلِّ حَزِينٍ». (۲)

پسرم تو اُسوه خلق خواهی شد و همه در نهضتها و مبارزاتشان با ستمگران به تو اقتداء خواهند کرد و هر مصیبت زده ای به مصیبت تو تأسی کرده و به یاد تو محزون و اشکبار خواهد شد.

امام صادق علیه السلام می فرماید: حضرت حسین علیه السلام در آغوش حضرت فاطمه علیها السلام بود که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را از آغوش فاطمه علیها السلام گرفت و فرمود: خداوند قاتلین و کسانی را که به تو و خانواده ات اذیت و مصیبت وارد

۱- بحار، ج ۴۴، ص ۲۶۲

۲- بحار، ج ۴۴، ص ۲۶۲

ص: ۳۲

می سازند لعنت کند. خداوند بین من و کسانی که به یاری تو برمی خیزند حکم نماید. حضرت فاطمه زهرا علیها السلام عرض کرد پدرجان چه می فرماید؟ فرمود: دخترم دارم از مصیبتها و ستمهایی که بعد از ما بر این فرزندم روا می دارند سخن می گویم و من آن روز و آن سرزمین را مشاهده می کنم!

فاطمه علیها السلام عرض کرد پدرجان این محل کجاست؟ فرمود: سرزمینی است معروف به کربلا و آن مکانی است که کرب و بلا بر ما واقع می شود. (۱)

### اسراری از گریه بر حسین علیه السلام

علی ابن موسی الرضا علیه السلام می فرمود:

«مَنْ تَذَكَّرَ مُصَابِنَا وَ بَكَى لِمَا ارْتُكِبَ مِنَّا، كَانَ مَعَنَا فِي دَرَجَاتِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَ مَنْ ذَكَرَ بِمُصَابِنَا فَبَكَى وَ أَبَكَى لَمْ تَبْكِكَ عَيْنُهُ يَوْمَ تَبْكِي الْعِيُونَ، وَ مَنْ جَلَسَ مَجْلِساً يَحْيَى فِيهِ أَمْرُنَا لَمْ يَمُتْ قَبْلَهُ يَوْمَ تَمُوتُ الْقُلُوبُ» (۲)

هرکس ذکر مصائب ما را بنماید و بر آنچه به ما وارد شده اشک بریزد روز قیامت در رتبه ما خواهد بود و هرکس مصائب ما را متذکر شود و بگرید و بگریاند در روزی که همه چشمها گریان است دیدگانش گریان نخواهد بود و هرکس در مجلسی از مجالسی که امر ما اهل بیت و امامان اعیان می شود بنشیند دلش زنده و جاوید خواهد بود روزی که همه قلبها مرده است.

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

«نَفْسُ الْمَهْمُومِ لُظْلَمِنَا وَ هَمَّهُ لَنَا عِبَادَةٌ» (۳)

۱- بحار، ج ۴۴، ص ۲۶۴

۲- أمالی صدوق، مجلس ۱۷

۳- بحار، ج ۴۴، ص ۲۷۸

نفس آن کسی که به جهت مظلومیت ما مهموم و غمزده باشد تسبیح است و اندوه او عبادت می باشد.

و همو فرمود:

«كُلُّ الْجَزَعِ وَ وَ الْبُكَاءِ مَكْرُوءٌ، سِوَى الْجَزَعِ وَ الْبُكَاءِ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ»<sup>(۱)</sup>

هر ناله و فریاد و گریه و زاری مکروه است مگر ناله و گریه بر حسین علیه السلام.

امام هشتم علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمود: ماه محرم ماهی که مردم عصر جاهلیت حرمت آن را حفظ می کردند و در آن جنگ و کشتار نمی کردند ولی در این ماه خون ما را ریختند و حرمت ما را شکستند، بچه ها و زنان ما را به اسارت بردند، خانه هاشان را آتش زدند.

بدرستی که روز حضرت حسین علیه السلام دلخراش ترین روزها و اشکبارترین ایام است، آری در آن روز بود که عزیزان ما در نهایت بلا و مصیبت قرار گرفتند و کرب و بلا را به ارث تا قیامت برای ما گذاشتند.

«فَعَلَى مِثْلِ الْحُسَيْنِ فَلْيَبْكِكِ الْبَاكُونَ فَإِنَّ الْبُكَاءَ عَلَيْهِ يَحُطُّ الدُّنُوبِ الْعِظَامُ»

پس بر مثل حسین علیه السلام باید گریست که گریه بر حضرت او گناهان بزرگ را از بین می برد.<sup>(۲)</sup>

و نیز آن بزرگوار فرمود: هر کس روز عاشورا دست از کار و زندگی بکشد و دنبال حوائج دنیایی نرود خداوند تبارک و تعالی حوائج دنیا و آخرتش را برآورده خواهد کرد و هر کس روز عاشورا را روز مصیبت و حزن و اشک قرار دهد خداوند روز قیامت را روز فرح و شادی او قرار خواهد داد و به توسط ما خاندان چشمانش در بهشت روشن می شود. و هر کس روز عاشورا دنبال شادی و سرور باشد و به کسب و تجارت پردازد و برای خانه

۱- بحار، ج ۴۴، ص ۲۸۰

۲- آمالی صدوق، مجلس ۲۷ و ۲۸

و زندگی خویشی وسیله جدیدی تهیه کند برایشی مبارک نخواهد شد و در روز قیامت با یزید و عبیدالله بن زیاد و عمرو بن سعد لعنهم الله در أسفل درک دوزخ محشور خواهد شد. (۱)

ابن عباس گفت: امیرالمؤمنین علی علیه السلام به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد ای رسول خدا آیا شما عقیل را دوست می داری؟ فرمود: آری و الله من او را به دو جهت دوست می دارم، یکی به خاطر خودش یکی به خاطر ابی طالب پدرش و پسر همین عقیل در راه محبت فرزند تو حسین علیه السلام به شهادت می رسد و چشمان مؤمنان برای او اشکبار است و فرشتگان مقرب الهی بر او درود می فرستند.

آنگاه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شروع به اشک ریختن نمود تا جایی که اشک دیدگان مبارکش بر سینه اش می ریخت و می گفت: به خدا شکایت می کنم از آنچه را که بر عترتم پس از من واقع می گردد. (۲)

ابن هارون مکفوف می گوید امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای ابا هارون مرثیه ای درباره حسین علیه السلام برایم بخوان من هم شعری درباره حضرت حسین علیه السلام و مصائبش خواندم. امام صادق علیه السلام فرمود: همان گونه بخوان که در محافل خود می خوانید یعنی با رقت و سوز باشد. ابی هارون می گوید شعری خواندم. امام علیه السلام گریه کرد سپس فرمود: بیشتر بخوان من هم قصیده ای خواندم. امام علیه السلام گریست، زندهای پشت پرده نیز گریستند. آنگاه فرمود: ای ابا هارون هر کس درباره حضرت حسین علیه السلام شعری بسراید و اشک بریزد و ده نفر را بگریاند برای همه آنها بهشت مقرر می گردد و هر که درباره حسین علیه السلام شعری بسراید و بگرید و پنج نفر را بگریاند بهشت برایشان نوشته می شود و هر که درباره حضرت حسین علیه السلام شعری بگوید و خود بگرید و یک نفر را نیز بگریاند هر دو اهل بهشتند و هر کس به تنهایی

۱- أمالی صدوق، مجلس ۲۷ و ۲۸

۲- بحار، ج ۴۴، ص ۲۸۸



ص: ۳۵

ذکر مصائب حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام را بنماید و چشمانش به اندازه بال مگسی تر شود ثوابش با خداست و البته خداوند تبارک و تعالی کمتر از بهشت راضی نخواهد شد. (۱) امام محمد باقر علیه السلام فرمود: حضرت زین العابدین علیه السلام می فرمود: هر مؤمنی که بر مصیبت حضرت حسین علیه السلام بگرید که اشک چشمش به صورتش جاری شود خداوند تبارک و تعالی برای همیشه جایگاهش را در قصرهای بهشتی قرار خواهد داد. (۲)

حضرت صاحب الأمر امام مهدی روحی و ارواح العالمین له الفداء در زیارت ناحیه می فرماید.

«لَأَنَّ أَخْرَجْتَنِي الدُّهُورُ وَعَاقَنِي عَن نَّصْرِكَ المَقْدُورُ، و لَمْ أَكُنْ لِمَنْ حَارَبَكَ مُحَارِباً و لِمَنْ نَصَبَ لَكَ العِدَاوَةَ مُنَاصِباً لَأَنْدُبَنَّكَ صَبَاحاً و مَسَاءً و لِأَبْكِيَنَّ عَلَيْكَ بَدَلَ الدَّمِوعِ دَمًا حَسِرَةً عَلَيْكَ و تَأْسُفًا عَلَيَّ مَا دَهَاكَ و تَلَهُفًا حَتَّى أَمُوتَ بِلُوعَةِ المُصَابِ و غَضَبِ الإِكْتِثَابِ».

اگر روزگار و زمانه مرا به تأخیر انداخته و نبودم که یاریت کنم و با دشمنانت ستیز نمایم و آنها را سرکوب نمایم اما شب و روز بر مصائب تو اشک می ریزم و اگر اشک چشمم تمام شود خون گریه می کنم تا جایی که سزاوار است از غم و اندوه و مصیبت‌هایت جان داد و قالب تهی کرد.

سپس در ادامه دعا می فرماید: آسمانیان و کوهها و خزائن آنها، دریاها و ماهیها و حیوانات آنها، مکه و بیت و مقام و مشعر الحرام و حل و إحرام همه و همه بر مصیبت تو می گریند.

تنها نه خاکیان به عزای تو اشکریز\*\*\*ماتم سراسرست بهر تو از غیب تا شهود

۱- ثواب الاعمال، ص ۴۷

۲- العیون العبری، ص ۵

ص: ۳۶

از خون کشتگان تو صحرای ماریه\*\*\*باغی و سنبلیش همه گیسوی مشکبود

### اسراری از تربت حسین علیه السلام

امام صادق علیه السلام فرمود:

«أَكَلُ الطَّيْنِ حَرَامٌ عَلَى بَنِي آدَمَ مَا خَلَّاطَيْنُ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، مَنْ أَكَلْتَهُ مِنْ وَجَعِ شِفَاؤُ اللَّهِ» (۱).

خوردن خاک حرام است مگر خاک قبر مطهر حضرت سیدالشهداء حسین بن علی علیه السلام و هر کس از آن بخورد به جهت دفع و رفع درد و بیماری خداوند به او شفا می بخشد. مردی به امام صادق علیه السلام عرض کرد که من از شما شنیدم که فرمودید تربت حضرت حسین علیه السلام از داروهای ممتاز است و هر دردی را در خود هضم می کند و از بین می برد.

امام علیه السلام فرمود: بله چنین گفتم حالا چه شده؟ عرض کرد: من از تربت امام حسین علیه السلام خوردم ولی سودی به حالم نکرد. امام علیه السلام فرمود: در هنگام خوردن تربت دعایی وارد است که هر کس آن دعا را نخواند نفعی نخواهد برد.

عرض کرد چه دعایی؟ فرمود: ابتدا بوسیه ای بر تربت می زنی سپس آنرا به چشمانت کشیده و مقدار بسیار مختصری از آن را می خوری و بعد می گویی:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ الْمَلِكِ الَّذِي قَبَضَتْهَا وَ أَسْأَلُكَ بِحَقِّ النَّبِيِّ الَّذِي خَزَنَهَا وَ أَسْأَلُكَ بِحَقِّ الْوَصِيِّ الَّذِي حَلَّ فِيهَا أَنْ تُضَلِّيَ عَلِيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلَ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تَجْعَلَهَا لِي شِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَ أَمَاناً مِنْ كُلِّ خَوْفٍ وَ حِفْظاً

ص: ۳۷

مِنْ كُلِّ سُوءٍ».

پس از دعا سوره مبارکه انا انزلناه فی لیلہ القدر را قرائت کن. (۱)

ابوحزمه ثمالی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که از آن حضرت سؤال شد که آیا در تربت حائر حضرت حسین علیه السلام شفاست؟ فرمود: از رأس مطهر حسین علیه السلام و قبر شریف آن حضرت تا چهار فرسخ شفا خواهد بود. (۲)

### مبارزات امام علیه السلام با معاویه و یزید

معاویه مردم شام را با هزاران حيله و نیرنگ مجبور به بیعت با خود نمود در حالی که خلیفه حق موجود بود، کسانی با او بیعت کردند که به قول خودش بین شتر نر و ماده فرق نمی گذاشتند. بعلاوه معاویه آنها را فریب داده بود که من از خویشاوندان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هستم و از همه کس به او نزدیکترم.

مسعودی در مروج الذهب می نویسد: هنگامی که محمد بن ابی بکر به مصر وارد شد برای معاویه نامه ای نوشت که بخشی از آن از این قرار است، بعد از حمد و ثنای پروردگار و درود بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اشاره به رسالت آن حضرت می گوید: اول کسی که به او ایمان آورد و گفته های وی را تصدیق کرد و تسلیم اوامر او شد پسر عمش علی بن ابیطالب بود که به غیب ایمان آورد و با جان و تنش از وی طرفداری کرد و با دشمنانش جنگید و با دوستانش آشتی کرد و جان خود را در راه او در معرض خطر قرار داد اکنون مینگرم تو با وی خود را در یک مقام قرار داده ای و حال آنکه جریان زندگی تو و او بر همه روشن است و سوابق تو و علی علیه السلام در اسلام بر همگان معلوم است.

علی بن ابیطالب علیه السلام از همه مردم راستگوتر، فرزندان او از همگان بهتر،

۱- وسائل، ج ۱۶، ص ۴۸۹

۲- وسائل، ج ۱۶، ص ۴۸۹

زوجه اش از همه زنان پاکتر، پسرعمش از همه مردم داناتر، برادرش در روز موته جان خود را در راه اسلام فدا کرد، عمویش حمزه سیدالشهداء در جنگ احد به شهادت رسید، پدرش همواره از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم معاونت و نگهداری می کرد و اکنون تو ای معاویه ملعون فرزند ملعون هستی تو و پدرت همواره با اسلام جنگ کردید و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را اذیت و آزار نمودید، بر ضد آن حضرت لشکرکشی کردید، به روی او شمشیر کشیدید، شما در نظر داشتید نور خدا را خاموش کنید و برای رسیدن به این آرزو پولهای زیادی خرج نمودید و مردم را تجهیز و تکمیل کردید و قبایل عرب را بر وی شوراندید اینک پدرت با همین عقیده از دنیا رفت و تو هم عقیده او را داری، گواه بر مطلب این است که بقیه احزاب اکنون پیرامونت را گرفته اند و منافقین در اطراف تو اجتماع کرده اند. اینک بدان تو با خدا مکر می کنی خداوند تو را مهلت می دهد و تو از رحمت خداوند مأیوس شده ای و به همین زودی در دام خواهی افتاد ولیکن از غرور و قدرت در خواب غفلت فرو رفته ای!

یکی از گناهان و خیانت‌های بزرگ معاویه این بود که فرزند دائم الخمر و قمارباز و سگ باز خود یزید را به خلافت بعد از خود نصب کرد و حال آنکه معاویه از گناهان کبیره و مستی و فساد اخلاق او کاملاً مطلع بود. به فرزندش یزید گفت: اگر اهل مدینه با خلافت تو مخالفت کردند مسلم بن عقبه را که آدم جنایتکاری است برای سرکوبی آنان بفرست زیرا که وی خیرخواه توست.

مسلم بن عقبه هم پس از روی کار آمدن یزید وقتی وارد مدینه شد لشکریان خود را سه روز آزادی داد تا هر جنایتی که مایل دارند انجام دهند در نتیجه این آزادی بیش از سیصد نفر از دوشیزگان مورد تجاوز واقع شدند و زنان زیادی که شوهر نداشتند از زنا حامله شدند و مدینه

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را که پیامبر آن را طیبه نامگذاری کرده بود به فساد کشیدند.

این جبار خونریز گروه زیادی از قریش و مهاجر و انصار و فرزندانشان را قتل عام کرد که تعداد آنها حدود هزار و هفتصد نفر بود و نزدیک به چهار هزار نفر هم از سایر مردم را کشت و از مردم مدینه به عنوان بردگان یزید بیعت گرفت و هرکسی امتناع می کرد این جانی امر می کرد او را می کشتند.

معاویه برای بیعت گرفتن برای یزید مدتی مقدمه چینی کرد، نزدیکان و طرفداران خود را با دادن هدایا رام کرد و با بیگانگان هم مدارا می کرد تا آنگاه که اکثر مردم را به طرف خود متمایل ساخت و در انتظار فرصت بود تا وقتی که امام حسن علیه السلام به شهادت رسید.

اندکی بعد از شهادت امام حسن علیه السلام از مردم شام برای یزید بیعت گرفته و به عمال و حکام خود در ممالک دستور داد تا از مردم برای یزید بیعت بگیرند، عامل معاویه در مدینه در هنگام عقد بیعت برای یزید مروان بن حکم بود مروان با مخالفت بنی هاشم مخصوصاً حضرت سیدالشهداء حسین بن علی علیه السلام مواجه شد. معاویه وقتی از جریان مبارزه و مخالفت حسین بن علی علیه السلام مطلع شد نامه ای برای امام علیه السلام نوشت:

از ناحیه شما اخباری به من رسیده که هرگز گمان نمی کردم تو آن حرفها را بر زبان جاری سازی و به آن گونه مطالب رغبت نشان دهی مردمانی که اهل وفا هستند با کسی بیعت کرده اند که مانند تو در شرافت و بزرگی برابرند و در منزلتی که خداوند به تو داده است، اینک در مورد خلافت منازعت مکن و از خدا بترس و این امت را گرفتار آشوب و فتنه مساز و متوجه خود و دین و امت محمد باشی، امام علیه السلام در جواب نوشت: نامه تو به من رسید، متذکر شده ای که از ناحیه من اخباری به طرف شما

رسیده است که انتظار آنها را نداشتی و تو گمان داشتی که من نسبت به آن اخبار رغبت نشان نمی دهم و لکن نیکبها در اختیار خداوند است اگر اراده کند آدمی را به طرف خیر و سعادت راهنمایی می کند و اگر اراده اش تعلق نگیرد راه هدایت را بر انسان مسدود می کند.

افراد ظالمی که اطراف تو را گرفته اند داخل در حزب ستمکاران و اعوان شیطان می باشند آیا تو حجر بن عدی و اصحاب او را که از اهل عبادت و زهد بودند نکشتی، حجر و یاران او برای رفع بدعت و امر به معروف و نهی از منکر قیام کردند و تو از روی ظلم و ستم پس از آنکه با آنان عهد و پیمان بستی نقض عهد کردی و آنان را از بین بردی و خداوند را با خود دشمن کردی.

آیا تو قاتل عمرو بن حمق که از فرط عبادت پیشانی اش پینه بسته بود نیستی؟ و او را هم بعد از دادن عهد و میثاق از بین بردی، آیا تو ادعا نکردی که زیاد فرزند ابوسفیان است و حال اینکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«الولد للفراش» و بالاخره زیاد را بر مردم مسلط ساختی و او بر مسلمانان سخت گرفت و دست و پای آنان را برید و بر شاخه های درخت نصب کرد ای معاویه گویا تو از این ملت نیستی و آنها هم از تو نیستند، آیا تو حضرمی را نکشتی، زیاد برای تو نوشت که حضرمی بر دین علی بن ابیطالب است آیا علی علیه السلام جز بر دین پسر عمویش بود که تو اینک در جای او نشسته ای؟ و بزرگترین شرف تو و اجدادت در جاهلیت این بود که در زمستان و تابستان کاروان راه می انداختند و به مسافرت و تجارت می پرداختند و اکنون از برکت جدم در آن مقام نشسته ای، و این همه جنایات و مفسد را انجام می دهی، اکنون در نامه خود برای من می نویسی که امت را گرفتار فتنه و آشوب مکن و من فتنه ای را بزرگتر از

امارت تو مشاهده نمی کنم.

در نامه ات نوشته ای که: متوجه خودت و دینت و امت محمد باش، به خداوند سوگند من افضل از جهاد با تو، چیز دیگری را نمی بینم و اگر بتوانم با تو جهاد کنم بهترین عبادت از برای من خواهد بود، و اگر قدرت نداشته باشم استغفار می کنم و از خداوند توفیق جهاد با تو را می خواهم.

در نامه خودت نوشته ای: تو با من مکر کن من هم با تو مکر خواهم کرد، اینک ای معاویه با من مکر و حيله کن و هرچه می خواهی انجام بده از زمانهای گذشته با مردمان صالح مکر و حيله دارند و من امیدوارم که جز بر خود به دیگری ضرر نرسانی و اعمال شومت را نابود سازی اکنون هرچه می خواهی شیطنت کن.

ای معاویه از خدا ترسی و بدان خداوند کتابی دارد که تمام اعمالی از کوچک و بزرگ در آن درج شده و بدان که خداوند تو را فراموش نکرده است، و به همین زودی تو را غافلگیر می کند و برای این افترا و تهمت‌ها مؤاخذه ات خواهد کرد، تو اکنون کودکی را برای امارت اختیار کرده ای که همواره شراب می خورد و با سگها بازی می کند و من می بینم که خود را به هلاکت انداختی و دینت را نابود کردی و ملت را خوار ساختی، والسلام. (۱)

موسی بن عقبه گفت: عده ای به معاویه خبر دادند که مردم مجذوب حسین بن علی علیه السلام شده اند اگر او را یک بار به منبر بفرستی و خطبه ای بخواند به علت آنکه قدرت تکلم ندارد و زبانش می گیرد مردم از او بریده و دیگر به او رو نخواهند آورد.

معاویه در پاسخ گفت: ولی گمان من غیر از این است اگر او سخن گوید در چشم مردم جلوه بیشتری خواهد کرد و ما را هم رسوا می کند. بار دیگر عده ای اصرار کردند که امام حسین علیه السلام صحبت کند که معاویه مجبور شد و

از حسین علیه السلام خواست که به منبر رود و با مردم صحبت کند.

«فَصَيَّحَ عِدَّ الْحُسَيْنِ الْمِتْبَر، فَحَمْدَابِيَهُ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ صَلَّى عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فَسَمِعَ رَجُلًا يَقُولُ: مِنْ هَذَا الَّذِي يَخْطُبُ؟ فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: نَحْنُ حِزْبُ اللَّهِ الْغَالِبُونَ، وَ عَتَرَهُ رَسُولُ اللَّهِ الْأَقْرَبُونَ، وَ أَهْلُ بَيْتِهِ الطَّيِّبُونَ وَ أَحَدُ الثَّقَلَيْنِ الَّذِينَ جَعَلَنَا رَسُولُ اللَّهِ تَانِي كِتَابِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى الَّذِي فِيهِ تَفْصِيلُ كُلِّ شَيْءٍ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ، وَ الْمَعْوَلُ عَلَيْنَا فِي تَفْسِيرِهِ وَ لَا يَبْطِئُنَا تَأْوِيلُهُ، بَلْ نَتَّبِعُ حَقَائِقَهُ».

حضرت حسین علیه السلام بالای منبر قرار گرفت: ابتدا حمد و ثنای الهی را بجا آورد سپس بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درود فرستاد. در هنگام سخن گفتن شنید که مردی می گوید: این کیست که سخن می گوید: امام علیه السلام فرمود: ما حزب الله هستيم که پیروزيما، ما اهل بيت پاکيزه و عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می باشيم و یکی از ثقلین که پیامبر ما را در کنار کتاب خداوند تبارک و تعالی قرار داد، همان کتابی که همه چیز را تبیین نموده و باطل از پس و پیش به او راه ندارد، تفسیرش ما را یاری می کند و تأویلش ما را از حرکت باز نمی دارد و از حقایقش تبعیت می کنیم. پس بیاید اطاعت ما را کنید که اطاعت و فرمانبرداری از ما واجب است زیرا اطاعت از ما قرین اطاعت خدا و رسول او می باشد.

قال الله عزوجل: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ، فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ».(۱)

و قال: «وَ لَوْ رُدُّهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَ لَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ



رَحْمَتُهُ لِاتَّبِعَهُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا. (۱)

خداوند عزوجل می فرماید: خدا را فرمان برید و پیغمبر و کاردان خویش را فرمان برید، و چون در چیزی اختلاف کردند اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید آن را به خدا و پیغمبر ارجاع کنید. و نیز فرماید: اگر آن را به پیغمبر و کاردان خویش رجوع می کردند کسانی که کیفیت آن می جویند، مطلب را از آنها فرا می گرفتند، اگر کرم خدا و رحمت وی شامل نبود جز اندکی، شیطان را پیروی می کردند.

اینک شما را از فریب شیطان برحذر می دارم که او بر شما دشمنی آشکار است.

آری حضرت حسین علیه السلام آنقدر محکم و مستدل سخن گفت که معاویه به زبان آمد و گفت: «يا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ فَقَدْ أَلْبَغْتُ».

ای حسین بن علی بس است تو مطلب را رساندی و حرف خود را زدی! (۲)

معاویه در هنگام مرگ، پسرش یزید لعنه الله علیهما را طلب کرد و گفت پسر من ملک و سلطنت تمام بلاد اسلامی را یکجا به تو می سپارم ولی درباره سه نفر نگران تو هستم که حتما با تو مخالفت خواهند کرد. عبدالله بن عمر، عبدالله زبیر و حسین بن علی. اما عبدالله بن عمر با تو همراه خواهد شد تو هم او را از دست مده و عبدالله بن زبیر را اگر به او دست یافتی او را قطعه قطعه کرده و نابودش کن.

اما درباره حسین بن علی بگویم که تو حظّ او را از رسول الله خوب می دانی او پاره تن پیامبر و خون و گوشتش از اوست و تو خوب می دانی که

۱- نساء، ۸۳

۲- احتجاج، ج ۱، ص ۱۵۳

ص: ۴۴

مردم عراق بر او خروج می کنند و بر او چیره خواهند شد و اگر بر او هم پیروز شدی حق و منزلتش را از رسول الله در نظر داشته باش.

معاویه هلاک شد خلافت به یزید لعنه الله علیه رسید. یزید عامل خود یعنی عمویش عتبه بن ابی سفیان را به مدینه فرستاد و او را حاکم مدینه ساخت، مروان بن حکم که از طرف پدرش معاویه حاکم بود برکنار شد.

عتبه شخصی به محضر حضرت سیدالشهداء علیه السلام فرستاد تا بگوید: که خلیفه تو را امر می کند تا با او بیعت کنی.

«فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا عْتَبَةُ قَدْ عَلِمْتَ أَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ الْكَرَامَةِ وَ مَعِدُنُ الرِّسَالَةِ وَ أَعْلَامُ الْحَقِّ الَّذِينَ أَوْعَاهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ قُلُوبَنَا وَ انْطَقَ بِهِ السِّتَاتِنَا، فَتَطَقْتُ بِأَذْنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ لَقَدْ سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ يَقُولُ: إِنَّ الْخِلَافَةَ مُحَرَّمَةٌ عَلَى وُلْدِ أَبِي سُفْيَانَ وَ كَيْفَ أَبَايَ أَهْلَ بَيْتٍ قَدْ قَالَ فِيهِمْ رَسُولُ اللَّهِ هَذَا».

امام حسین علیه السلام وقتی وارد مجلس عتبه شد فرمود: ای عتبه تو خوب می دانی که ما اهل بیت کرامت و معدن رسالت و نشانه های حق هستیم. همان اهل بیتی که خداوند عزوجل دلهايمان را برای پذیرش حق و حقیقت گشاده کرد و با یاری خود زبانمان را گویا ساخت. از جدم رسول الله شنیدم که می فرمود: خلافت بر فرزندان ابوسفیان حرام است پس چگونه اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با کسانی که آن حضرت درباره آنها چنین فرموده بیعت کنند.

همینکه عتبه این سخنان را از حضرت حسین علیه السلام شنید فوراً کاتب را احضار کرد و گفت بنویس برای یزید که:

«فَإِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ لَيْسَ يَرَى لَكَ خِلَافَةَ وَ لَا بَيْعَةَ فَرَأَيْكَ فِي أَمْرِهِ وَ السَّلَامُ».

حسین بن علی ترا خلیفه نمی داند و بیعت هم نمی کند رأی و حکم شما در این باره چیست؟

نامه به دست یزید لعنه الله علیه رسید او بی درنگ در پاسخ نوشت:

«أما بعدُ فاذا أتاك كتابي هذا فَعَجِّلْ عَلَيَّ بِجَوابِهِ و بَيِّنْ لِي فِي كِتَابِكَ كُلَّ مَنْ فِي طاعَتِي، أو خَرَجَ عنها، و ليكن مَعَ الجَوابِ رأسَ الحَسينِ بنِ عَلِيٍّ».

اما بعد همینکه نامه من به دست تو رسید در جواب آن شتاب کن و فوراً برایم بنویس که چه کسانی با من بیعت کرده و اطاعت می کنند و چه کسانی از فرمان من خارج شده اند و اما جواب تو درباره حسین بن علی، سر او را بریده برایم می فرستی!

این خبر به گوش اباعبدالله الحسین علیه السلام رسید امام علیه السلام تصمیم به خارج شدن از مدینه و حرکت به سوی مکه گرفت. او در پاسخ حاکم مدینه فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ وِإِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ وَ عَلَيَّ الأَسْلامِ السَّلَامِ إِذا بُيِّتِ الأُمَّةُ بِراعٍ مِثْلَ يَزِيدٍ» (۱)

آنگاه که افرادی چون یزید بر مسند حکومت اسلامی بنشینند باید فاتحه اسلام را خواند. امام حسین علیه السلام شبانه و مخفی از مدینه به سوی مکه حرکت کرد ولی در عین حال جمعی از خانمها و زنهای بنی عبدالمطلب از عزیمت آن حضرت مطلع شدند اطراف امام علیه السلام را گرفتند و صدا به نوحه و زاری بلند کردند امام علیه السلام آنها را قسم داد که صداهای خود را از گریه و نوحه ساکت کنید. صابر و شکيبا باشید. همگی گفتند: ای حسین عزیز پس ما نوحه و

ص: ۴۶

زاری را برای چه روز بگذاریم به خدا سوگند این زمان نزد ما همانند روزی است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفت و مثل روزی است که امیرالمؤمنین و فاطمه علیهما السلام از دنیا رفتند. خداوند جان ما را فدای تو کند ای محبوب قلوب اهل ایمان و ای یادگار بزرگواران، در این لحظه همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ام سلمه علیها السلام خدمت اباعبدالله الحسین علیه السلام رسید و عرض کرد ای فرزند با خارج شدن خود از مدینه مرا اندوهناک مساز زیرا که من شنیدم از جد بزرگوار تو که فرزند دلبنده من حسین در زمین عراق کشته خواهد شد در زمینی که آن را کربلا گویند امام علیه السلام فرمود: ای مادر سوگند به خدا که من نیز همین مطلب را می دانم و از همه چیز باخبرم حتی محل شهادت خود را می دانم، من می خواهم به فرمان پروردگارم عمل کنم. (۱)

### هشتم ذی الحجه

امام حسین علیه السلام شامگاه بیست هشتم رجب از مدینه خارج شد و به محض ورود به مکه خبرش در بین مردم منتشر شد و همه با هم می گفتند که حسین علیه السلام برای آنکه زیر بار ذلت بیعت با یزید نرود از وطن خویش هجرت کرده و این خبر تا کوفه هم رسید.

مردم کوفه از امام علیه السلام که در مکه بسر می برد خواستند تا به عراق آید و حاکم بر آنها بشود.

امام علیه السلام پسرعمو و نماینده خود مسلم بن عقیل را جهت آزمایش و امتحان مردم کوفه فرستاد تا وفاداری و عهد و پیمان‌شان را محک بزند.

مسلم بن عقیل به کوفه رفت ابتدا با استقبال گرم و بی نظیر کوفیان روبرو شد، هزاران نفر به عنوان نایب امام علیه السلام با او بیعت کردند. مسلم علیه السلام هم نامه ای به امام حسین علیه السلام نوشت که هرچه زودتر حرکت کن که مردم

ص: ۴۷

به وجود تو نیازمندند.

اگر چه حضرت حسین علیه السلام کوفیان را خوب می شناخت و بی وفایی و بی مهری آنها را در زمان حکومت پدر بزرگوارش امیرالمؤمنین علی علیه السلام دیده بود ولی برای اتمام حجت و اجرای اوامر الهی تصمیم به رفتن کوفه گرفت.

روز هشتم ذی الحجه که معمولاً حجاج بیت الله آماده برای رفتن از مکه به عرفات و وقوف در آن می شوند امام علیه السلام از مکه به طرف عراق حرکت کرد و با این کار هم به وظیفه خود عمل کرد و هم به مسلمانان که از نقاط مختلف جهان آمده بودند فهماند که پسر پیامبر شما برای مبارزه با یزید از مکه خارج می شود و علیه او قیام می کند.

یزید که از آمدن مسلم بن عقیل به کوفه مطلع شد و مخصوصاً که شنید کوفیان استقبال گرم و با شکوهی از او کرده اند ابن زیاد را که از پلید ترین یارانش بود به کوفه فرستاد.

ابن زیاد هم از ضعف ایمان و نفاق و ترس مردم کوفه استفاده نمود و با تهدید و ارباب آنان را از دور و اطراف مسلم پراکنده ساخت و در یک روز و در یک برخورد کوچک همگی مسلم را تنها گذاشتند ولی او به تنهایی با یاران ابن زیاد به جنگ پرداخت و پس از جنگی دلاورانه اسیر شد و بر بام دارالاماره او را به شهادت رساندند.

ابن زیاد با دهها نیرنگ و فریب همان مردم بی وفا را که از حضرت حسین علیه السلام برای آمدن به عراق نامه نوشتند و دعوت کردند تشویق و ترغیب نمود تا به جنگ با حسین علیه السلام برخیزند. حضرت علیه السلام که با علم امامت می دانست راهی که انتخاب کرده منجر به شهادتش می شود از پیمان شکنی کوفیان نهراسید و همچنان به حرکت خود برای رسوا کردن حکومت ضد اسلامی یزید پلید و پیروانش ادامه داد.

ص: ۴۸

و این جمله را شاید مکرر می فرمود که:

«مَنْ كَانَ بَادِلًا فِينَا مُهْجَتَهُ وَ مَوْطِنًا عَلَي لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسُهُ فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا» (۱)

هر کس حاضر است در راه ما خون قلبش را بدهد و به ملاقات پروردگار بشتابد همراه کاروان ما بیاید.

هنگامی که امام علیه السلام از مدینه رهسپار مکه می شد برای برادرش محمد حنیفه وصیت نامه ای نوشت و در آن وصیتنامه انگیزه قیام خود را بیان کرد.

پس از اقرار و اعتراف به یگانگی پروردگار و پیامبری حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و حق بودن بهشت و دوزخ و حساب و زنده شدن مردگان که احتمالاً منظور امام علیه السلام از بیان اصول عقاید آن بود که بدانید همین اصول امروز به خطر افتاده است!

سپس نوشت که:

«وَ أَنِي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَ لَا بَطْرًا وَ لَا مُفْسِدًا وَ لَا ظَالِمًا وَ إِنَّمَا خَرَجْتُ لَطَلِبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّهِ جَدِي أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أُسِيرُ بِسِيرِهِ وَ أَبِي عَلِيٌّ بِنَ أَبِيطَالِبٍ، فَمَنْ قَبَّلَنِي بِقَبُولِ الْحَقِّ فَاللَّهُ أَوْلَى بِالْحَقِّ وَ مَنْ رَدَّ عَلَي هَذَا أَصْبِرُ حَتَّى يَقْضِيَ بَيْنِي وَ بَيْنَ الْقَوْمِ بِالْحَقِّ وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ وَ هَذِهِ وَصِيَّتِي يَا أُخِي إِلَيْكَ وَ مَا تَوْفِيقٌ إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ» (۲)

این نهضت من نه برای سرکشی و طغیان و نه از روی هوای نفس، و انگیزه شیطان است، نه منظور آن است که فساد کاری کنم و یا بر کسی ستمی روا دارم، تنها آنچه مرا به این جنبش عظیم دعوت می کند آن است که کارهای امت جدم

۱- لهوف، ص ۵۳

۲- نهج الشهاده، ص ۲۶۵ و نفس المهموم، ص ۴۵

ص: ۴۹

را اصلاح کنم و از فساد کاری جلوگیری نمایم و راه امر به معروف و نهی از منکر را در پیش گیرم، و روش جدّ خود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و پدر خود علی علیه السلام را دنبال کنم هر کس در مقابل دعوت من سر تسلیم و پذیرش فرود آورد و حق را از من بپذیرد چه بهتر و هر کس هم نپذیرد و عکس العمل نشان دهد باز صبر می کنم و در راه رسیدن به اهداف خود مصیبتها و ناملايمات را تحمل می کنم.

ای برادر من این وصیت من است برای تو و توفیق را جز از خدای نخواهم و تنها بر وی توکل می کنم و به سوی او باز می گردم.

و در هنگام خروج از مکه به عراق چنین فرمود:

«حُطَّ الْمَوْتُ عَلَى وُلْدِ آدَمَ مَحَطَّ الْقَلَادَةِ عَلَى جِدِّ الْفَتَاةِ وَ مَا أَوْلَاهَنِي إِلَى أَشْلَافِي اِشْتِيَاقَ يَعْقُوبَ إِلَى يُوسُفَ وَ خَيْرٌ لِي مَصْرَعٌ أَنَا لَاقِيَهُ، كَأَنِّي بِأَوْصَالِي تَنْقَطَعُهَا عُسْلَانُ الْفَلَوَاتِ بَيْنَ النَّوَاوِيسِ وَ كِرْبَلَا، فَيَمْلَأَنَّ مِنِّي أَكْرَاشًا جَوْفًا، وَ أَجْرِيَّةً سُنْبًا» (۱).

مرگ بر فرزندان آدم، به مثابه گردن‌بند برگردن دختر جوان بسته شده است. و چه بسیار در آرزو و اشتیاق ملاقات و دیدار رفتگان از خاندان خود هستم، همانند اشتیاقی که یعقوب به دیدار یوسف داشت. و برای من جایی معین و انتخاب شده است که باید پیکر من در آنجا بیفتد و من باید به آنجا برسم. گویا من می بینم که بند بند مرا گرگان بیابان بین نواویس و کربلا از هم جدا می سازند، و به واسطه من شکمهای خود را سیر می کنند.

امام علیه السلام به محلی به نام بَيْضَه رسیده و خطبه ای را در مقابل هزاران نفر

۱- مقتل خوارزمی، ص ۵ و نفس المهموم، ص ۱۰۰

ص: ۵۰

از سپاه حرّ بن یزید ریاحی خواند که از همه آنها فقط یک نفر در دلش تأثیر گذاشت و چند روز بعد نشان داد که سخنان امام را خوب فهمیده و دریافته است و آن یک نفر حرّ بود.

ای مردم: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر کسی ببیند سلطان ستمگری را که حرام خدا را حلال شمرده و عهد خدا را بشکند، و خلاف سنت رسول خدا رفتار نماید و در میان مردم به گناه و ستم عمل کند، و آن شخص تماشا کننده سکوت اختیار کند و نه از راه کردار و نه از راه گفتار، او را سرزنش نکند و در مقام انکار و عیب گویی بر نیاید بر خداوند واجب است که او را به همان جایی ببرد که آن سلطان جائر را می برد. آگاه باشید که این طایفه ستمگر و حکام جائر بنی امیه، پیوسته از شیطان پیروی نموده و طاعت او را بر خود لازم دانستند و اطاعت خداوند رحمن را ترک گفتند، و زشتی و فساد را ظاهر نمودند و حدود خدا را تعطیل کردند، و غنائم و سود را که متعلق به همه مسلمین است اختصاص به خود دادند و حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام شمردند. و من از غیر خودم سزاروارترم.

«وَقَدْ أَتَنِي كُتُبُكُمْ، وَقَدِمْتُ عَلَى رُسُلِكُمْ بِيَعْتِكُمْ أَنْكُمْ لَا تُسَلِّمُونِي وَلَا تَخَذُلُونِي، فَا ن تَمَمْتُمْ عَلَيَّ يَبْعَتِكُمْ تُصِيبُوا رَشْدَكُمْ.

فَا نَا الْحُسَيْنُ عَلِيٌّ، وَابْنُ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَاسْلَمَ، نَفْسِي مَعَ أَنْفُسِكُمْ وَأَهْلِي مَعَ أَهْلِكُمْ فَلَكُمْ فِيَّ أُسْوَةٌ».

نامه های شما به من رسید! و رسولان شما نزد من آمدند! که شما همه با من بیعت کرده اید، که مرا تسلیم دشمن نکنید و مرا تنها و بی یاور نگذارید و مخدول و منکوب ننمایید! اگر حال بر بیعت خود پایداری می کنید، راه رشد و صواب همین است.

من حسین فرزند علی هستم، من پسر فاطمه دختر



ص: ۵۱

رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم هستم، جان من با جانهای شماست و اهل من با اهل شماست لیکن من اُسوه و سرمشق شما هستم (که باید از من پیروی کنید، و مرا امام و مقتدای خود بدانید). (۱)

### دوم محرم

روز پنجشنبه دوم ماه محرم سال شصت و یکم هجری امام حسین علیه السلام در یکی از نواحی نینوا به نام کربلا فرود آمد و گفت:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكُرْبِ وَالْبَلَاءِ». پروردگارا به تو پناه می برم از کرب و بلا و محنت و اندوه.

فردای آن روز یعنی سوم محرم عمر بن سعد ابی وقاص با چهار هزار نفر از کوفه رسید و در مقابل امام علیه السلام جای گرفت. عمر بن سعد از قریش و از طایفه بنی زهره بن کلاب و خویش نزدیک حضرت آمنه مادر بزرگوار رسول خدا بود، پدرش سعد بن ابی وقاص از پنج نفری است که در آغاز بعثت رسول خدا به وسیله آشنایی با ابوبکر به دین اسلام درآمدند. عمر بن سعد شخصی را نزد امام علیه السلام فرستاد که چرا به عراق آمده اید. امام علیه السلام در جواب فرمود: عراقیان مرا با نوشتن نامه دعوت کرده اند اکنون اگر کراحت دارید به همان حجاز باز می گردم. ابن سعد نامه ای به ابن زیاد نوشت و آنچه را امام علیه السلام فرموده بود گزارش داد، ابن زیاد گفت اکنون که چنگالهای ما به سوی او بند شده است امید نجات و بازگشتن به حجاز دارد، دیگر گذشت و راهی برای وی باقی نمانده، آنگاه به ابن سعد نوشت: نامه ات را خواندم و آنچه را نوشته بودی فهمیدم، از حسین بن علی بخواه که خود و همه همراهانش با یزید بیعت کنند و آنگاه که بیعت به انجام

ص: ۵۲

رسید ما هم هرچه خواستیم نظر خواهیم داد، پشت سر نامه اول نامه دیگری نوشت که آب را بر روی حسین و یاران وی ببند تا قطره ای از آن را ننوشند. ابن سعد هم بیدرنگ عمرو بن حجاج را به فرماندهی چهارهزار سرباز فرستاد که میان امام حسین علیه السلام و آب فرات حایل شدند و راه آب را بر امام و اصحابش بستند و این پیشامد سه روز پیش از شهادت امام علیه السلام روی داد.

امام علیه السلام از ابن سعد خواست که با وی ملاقات کند و شبانه در میان دو سپاه ملاقات کردند و مدتی با هم سخن گفتند، و چون عمر بن سعد به اردوگاه خود بازگشت نامه ای به ابن زیاد نوشت که خدا آتش جنگ را خاموش کرد ما با هم توافق کردیم و امر امت به خیر صلاح بر گزار شد، اکنون حسین بن علی آماده است که به حجاز باز گردد یا به یکی از مرزهای اسلامی روانه شود و آنگاه جمله ای را هم به عنوان دروغ مصلحت آمیز برای رام کردن ابن زیاد نوشت، با رسیدن این نامه ابن زیاد نرم شد و تحت تأثیر پیشنهاد های ابن سعد قرار گرفت، اما شمر بن ذی الجوشن که حاضر بود گفت اشتباه می کنی این فرصت را غنیمت شمار و دست از حسین بن علی که اکنون بر وی دست یافته ای بردار که دیگر چنین فرصتی به دست نخواهی آورد، ابن زیاد گفت راست می گویی پس خودت رهسپار کربلا باش و این نامه را به ابن سعد برسان که حسین و یارانش بدون شرط تسلیم شوند و آنگاه ایشان را به کوفه فرستد و در غیر این صورت با ایشان بجنگد و اگر هم ابن سعد زیر بار نرفت و حاضر نشد با حسین بن علی جنگ کند تو خود فرمانده سپاه باش و گردن او را بزن و سرش را برای من بفرست.

آنگاه به ابن سعد نوشت که من تو را نفرستاده ام تا با حسین بن علی مدارا کنی، و نزد من از وی شفاعت کنی، و راه سلامت و زندگی او را هموار

ص: ۵۳

سازی، اکنون بین اگر خود و یارانش تسلیم شدند آنها را نزد من بفرست و اگر امتناع کردند بر آنها حمله کن تا آنان را بکشی و بدنهایشان را قطعه قطعه کنی و پس از کشته شدن پایمال ستوران کن و اگر به این کارها تن ندادی از کار ما و سپاه ما برکنار باش و لشکریان را به شمر بن ذی الجوشن واگذار که ما به وی دستور داده ایم.

شمر بن ذی الجوشن به کربلا رسید و نامه را به عمر بن سعد داد و بینشان گفتگویی رد و بدل شد و بالاخره عمر بن سعد فرمان امیر را خود قبول نمود آنگاه بر مرکب خود سوار شده در مقابل لشکر خود ایستاد و آنها را تشویق به سوار شدن بر مرکبها نمود. در این موقع امام علیه السلام در جلو خیمه خود دست به شمشیر گرفته و سر به زانو گذاشته به خواب رفته بود که ناگاه هیاهوی سپاه نزدیک شد و زینب کبری علیها السلام سراسیمه نزد برادر دوید و گفت برادر مگر هیاهوی سپاه را نمی شنوی که نزدیک رسیده است! امام علیه السلام سر از زانو برداشت و گفت هم اکنون رسول خدا را به خواب دیدم که به من گفت تو نزد ما می آیی.

زینب علیها السلام با شنیدن این سخن از برادر لطمه ای به صورت خود زد و گفت ای وای، امام علیه السلام فرمود: لَيْسَ لَكَ الْوَيْلُ، خواهرم وای بر تو نیست، آرام باش خدا ترا رحمت کند، در این موقع عباس بن علی علیه السلام رسید و گزارش نظامی به عرض رسانید و گفت: «يا أُخِي قَدْ أَتَاكَ الْقَوْمُ» آقا دشمن رسیده است چه باید کرد؟ امام علیه السلام برخاست و گفت: «يا عَبَّاسُ إِرْكَبِ بِنَفْسِي أَنْتَ» برادرم عباس - جانم به قربانت، خود سوار شو و بپرس که چرا در این موقع حمله کرده اند و چه پیشامدی به تازگی روی داده است؟

عباس علیه السلام با بیست نفر سوار از جمله زهیر بن قین و حبیب بن مظهر آسدی در مقابل سپاه دشمن رفتند و پرسیدند که سبب حمله ناگهانی چیست؟ گفتند: دستوری از امیر ما رسیده است که باید هم

ص: ۵۴

تسلیم شوید، یا اینکه با شما جنگ کنیم، عباس گفت شتاب نکنید تا من خدمت ابا عبدالله برسم و مطلب را به عرض امام برسانم، همراهان عباس در جلو سپاه دشمن ماندند و ایشان را موعظه کردند. تا حضرت عباس علیه السلام نزد برادر آمد و مطلب را به عرض رسانید، امام علیه السلام فرمود:

«إِرْجِعْ إِلَيْهِمْ فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تُؤَخِّرَهُمْ إِلَىٰ عُدُوهِ وَ تَدْفَعَهُمْ عَنَّا الْعَشِيَّةَ لَعَلَّنَا نَصَلِّيَ لِرَبِّنَا اللَّيْلَةَ وَ نَدْعُوهُ وَ نَسْتَغْفِرُهُ فَهُوَ يَعْلَمُ إِنِّي قَدْ كُنْتُ أَحِبُّ الصَّلَاةَ لَهُ وَ تِلَاوَةَ كِتَابِهِ وَ كَثْرَةَ الدُّعَاءِ وَ الْإِسْتِغْفَارِ». برگرد و اگر توانستی تا بامداد فردا برای ما مهلت بگیر باشد که ما امشب برای پروردگار خود نماز بخوانیم و دعا کنیم و در پیشگاه پروردگار آمرزش بخواهیم، خدا می داند که من نماز خواندن و قرآن خواندن و زیاد دعا کردن و استغفار کردن را دوست دارم. (۱)

### شب عاشورا

امام سجاد علی بن الحسین علیه السلام که در این سفر همراه پدر بود می فرماید: هنگامی که شب عاشورا فرا رسید پدرم یاران خود را جمع کرد و برای آنها سخن گفت. با اینکه من مریض بودم نزدیک وی رفتم تا گفتار وی را بشنوم که شنیدم با یاران خود چنین می گفت:

خدا را به نیکوترین وجهی سپاسگزارم، و در عافیت و گرفتاری او را ستایش می کنم، خدایا تو را سپاس می گزارم که ما را به پیامبری سرفراز کردی و قرآن را به ما آموختی و ما را در دین و احکام آن فقیه و دانا ساختی، و برای ما گوشها و دیده ها و دلها قرار دادی، و ما را از آلودگی شرک برکنار داشتی پس ما را شکر گزار نعمتهایت قرار بده.

ص: ۵۵

«أَمَا بَعْدُ فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَوْفَى وَلَا خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِي وَلَا أَهْلِيَّةَ أَبْرَّ وَلَا أَوْصَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَجَزَاكُمْ اللَّهُ عَنِّي خَيْرًا، وَأَنِّي لِأُظُنُّ يَوْمًا لَنَا مِنْ هَؤُلَاءِ أَلَا وَ أَنِّي قَدْ أَذِنْتُ لَكُمْ فَانْطَلِقُوا جَمِيعًا فِي حِلٍّ لَيْسَ عَلَيْكُمْ مِنِّي ذِمَامٌ هَذَا اللَّيْلِ قَدْ غَشِيَكُمْ فَاتَّخِذُوهُ جَمَلًا».

راستی که من اصحابی باوفاتر و بهتر از اصحاب خود و خویشانی نکوکارتر و مهربانتر از خویشان خود نمی شناسم، خدا همه شما را جزای خیر دهد. گمان می کنم که روز نبرد ما با این سپاه رسیده من همه را اجاره رفتن دادم و آزاد گذاشتم، همگی بدون منع و مزاحمتی راه خود را در پیش گیرید و از این تاریکی شب استفاده کنید.

(شیخ مفید رضوان الله تعالی علیه که این خطبه را نقل می کند نوشته که در این موقع کسی از اصحاب رفته باشد. رفتنیها پس از رسیدن خبر شهادت مسلم و هانی و قیس بن مسهر و عبدالله بن یقطر در همان بین راه متفرق شده بودند و دست غیب بر سینه نامحرمان و نامردان زده بود و از حریم قدس اباعبدالله دور شده بودند).

همینکه خطبه امام علیه السلام تمام شد، یاران و برادران و فرزندان و برادرزادگان امام علیه السلام و پسران عبدالله بن جعفر و پیش از همه شان عباس بن امیرالمؤمنین همصدا گفتند: «لَمْ نَفْعَلْ ذَلِكَ لِنَبْقَى بَعْدَكَ لَا أَرَأَا اللَّهُ ذَلِكَ أَيْدًا». نخواهیم رفت چرا برویم برای اینکه بعد از تو زنده بمانیم. خدا چنان روزی را پیش نیاورد که تو کشته شوی و ما زنده باشیم.

آنگاه امام علیه السلام رو به فرزندان عقیل کرد و گفت ای فرزندان عقیل شما را

ص: ۵۶

همان کشته شدن مسلم بس است شما را آزاد گذاشتم بروید گفتند سبحان الله مردم چه خواهند گفت اگر ما بزرگ و سرور خود و بهترین عموزادگان خود را بگذاریم و برویم و همراه ایشان تیر و نیزه و شمشیری بکار نبریم و ندانیم که کار آنها با دشمن به کجا رسیده به خدا قسم چنین کاری نخواهیم کرد بلکه جان و مال خانواده خود را در راه خدا و یاری تو می دهیم و همراه تو می جنگیم تا ما هم به سرافرازی به شهادت برسیم، زشت باد ان زندگی که پس از تو بی تو باشد.

آنگاه مسلم بن عوسجه برخاست و گفت ما اگر دست از یاری تو برداریم و تو را تنها بگذاریم عذر ما نزد خدا چه خواهد بود؟ به خدا قسم نمی روم و از تو جدا نمی شوم تا نیزه خود را در سینه دشمنانت بکوبم و تا بتوانم شمشیر خود را از خونشان سیراب کنم و آنگاه که هیچ سلاحی در دست من نباشد که با ایشان بجنگم سنگبارانشان کنم، به خدا قسم که ما دست از تو بر نمی داریم تا خداوند بداند که در نبودن پیغمبرش حقّ فرزند او را رعایت کرده ایم، به خدا قسم اگر بدانم که من کشته شوم و سپس زنده می شوم و آنگاه مرا به آتش می سوزانند و سپس زنده می شوم و در آخر خاکستر مرا به باد می دهند و هفتاد مرتبه به این صورت می میرم و زنده می شوم از تو جدا نخواهم شد تا در راه تو جان دهم و چرا این کار را نکنم با آنکه یکبار کشته می شوم و پس از آن برای همیشه سرفراز و سعادتمند و سربلند خواهم بود.

همینکه سخنان مسلم بن عوسجه به پایان رسید زهیر بن قین بجلی برخاست (همان مردی که روزی مخالف اباعبدالله علیه السلام بود و در بین راه عراق از امام دوری می گزید و نمی خواست که اصلاً با امام علیه السلام ملاقات کند. اما دعوت امام علیه السلام را پذیرفت و عاقبت بخیر شد) گفت: به خدا قسم دوست دارم که کشته شوم و سپس زنده شوم و بار دیگر کشته شوم تا هزار بار و

ص: ۵۷

این وسیله ای باشد که خدا تو را و جوانان اهل بیت تو را حفظ کند و شما زنده باشید.

دیگران هم در این حدود سخنانی ابراز داشتند و امام درباره آنان دعای خیر کرد و به خیمه خود بازگشت. (۱)

امام سجاد زین العابدین علیه السلام می فرماید: شبی که پدرم در بامداد آن به شهادت رسید بیمار بودم و عمه ام زینب از من پرستاری می کرد در این حال پدرم خیمه مخصوص خود را خلوت کرد و تنها جوین غلام سابقی ابوذر غفاری با او بود و شمشیر پدرم را دستکاری می کرد و اصلاح می نمود و پدرم اشعاری را زمزمه می کرد.

يَا دَهْرُ أَفْ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ \*\*\* كَمْ لَكَ بِالْأَشْرَاقِ وَالْأَصِيلِ

مِنْ صَاحِبِ أَوْ طَالِبِ قَتِيلٍ \*\*\* وَالِدَهُرُ لَا يَنْعَجُ بِالْبَدِيلِ

وَإِنَّمَا الْأَمْرُ إِلَى الْجَلِيلِ \*\*\* وَكُلَّ حَتَّى سَالِكِ سَبِيلِ

و این اشعار را دوبار یا سه بار تکرار نمود و من فهمیدم چه می گوید و به مراد پدرم وقوف یافتیم.

مراد امام حسین علیه السلام از آن اشعار اشاره به پایان رسیدن دنیا و بی وفایی و بی مهری آن بود که روزی مانند دوستی مهربان به روی انسان می خندد و مردمی را فریفته قیافه مساعد خویش می سازد چنانکه گویی همیشه بر وفق مراد خواهد گذشت اما ناگهان قیافه خود را تغییر می دهد، از بی مهری و بی وفایی دم می زند و کامی را که روزگاری با شاهد خویش شیرین داشته است با زهر خود تلخ می سازد و دوستان را تبدیل به دشمنان می کند.

امام سجاد علیه السلام می فرماید: مقصود پدرم را از این اشعار فهمیدم که از شهادت خبر می دهد و گریه راه گلوی مرا گرفت اما خود را حفظ کردم و

ص: ۵۸

خاموش ماندم و دانستم که بلا نازل شده است.

اما عمه ام زینب همانچه را من شنیدم شنید و چون آن زن بود و زنان عادتاً رقت قلب دارند و بی تاب می کنند نتوانست خود را حفظ کند و از جای برخاست و شتابان نزد برادر رفت و گفت وای از بی برادری کاشی که پیش از این مرده بودم، امروز است که بی مادر و بی پدر و بی برادر می شوم ای جانشین گذشتگان و ای پناه باقیمانندگان، امام علیه السلام همینکه خواهر را نگران و پریشان دید، فرمود:

«يَا أُخِيَّةُ لَا يَذْهَبَنَّ بِحِلْمِكَ الشَّيْطَانُ».

خواهر جان مبادا شیطان حلم تو را ببرد.

امام علیه السلام اشک در چشمانش حلقه زد و گفت چکنم خواهر می بینی چه وضعی پیش آمده است، می بینی چه سپاهی برای کشتن من فراهم آمده اند، زینب سخنانی تأثرانگیز گفت و لطمه به صورت زد و گریبان چاک زد و بیهوش افتاد. امام خواهر را به هوش آورد و باز ثبات رأی و استقامت و پایداری را با تفسیر بیشتری برای او تکرار کرد و فرمود:

«يَا أُخْتَاهُ اتَّقِي اللَّهَ وَ تَعَزَّى بِعِزِّ اللَّهِ وَ اعْلَمِي أَنَّ أَهْلَ الْأَرْضِ يَمُوتُونَ وَ أَهْلَ السَّمَاءِ لَا يَبْقَوْنَ وَ أَنَّ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَ اللَّهِ الَّذِي خَلَقَ الْخَلْقَ بِقُدْرَتِهِ وَ يَبْعَثُ الْخَلْقَ وَ يُعِيدُهُمْ وَ هُوَ فَرْدٌ وَحْدَهُ، خَيْرٌ مِنْنِي وَ أَبِي خَيْرٌ مِنْنِي وَ أُمِّي خَيْرٌ مِنْنِي وَ أَخِي مِنْنِي وَ لِكُلِّ مُسْلِمٍ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ إِسْوَةٌ فَعَزَّاهَا بِهَذَا وَ نَحْوِهِ وَ قَالَ لَهَا يَا أُخِيَّةُ إِنِّي أَقْسَمْتُ عَلَيْكَ فَاَبْرِي قَسَمِي لَا تُشَقِّي عَلَيَّ جَبِيًّا وَ لَا تَخْمَشِي عَلَيَّ وَجْهًا وَ لَا تَدْعِي عَلَيَّ بِالْوَيْلِ».

خواهر جان آرام باش تقوی را از دست مده شکیبایی را فراموش مکن مگر نه آن است که اهل زمین می میرند، بجز خدایی که مردم را به قدرتش آفریده است و روزی همه



ص: ۵۹

آنان را زنده می کند و خود یگانه و نهان است، خواهر جان جدّ من بهتر از من بود، پدرم بهتر از من بود، مادر و برادرم بهتر از من بودند و بر هر مسلمان است که از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پیروی کند. ترا قسم می دهم و به این قسمت عمل کن در مصیبت من گریبان پاره مکن، روی مخراش و واویلا مگو. (۱)

شب عاشورا امام و یاران به نماز و استغفار و دعا و گاهی تفریح و مزاح سیر کردند، بریر با عبدالرحمن شوخی می کرد، عبدالرحمن می گفت ای بریر این هنگام، هنگام مزاح نیست. بریر گفت بستگان و دوستان من می دانند که هرگز در جوانی و پیری مایل به لهو و لعب نبوده ام و در این حالت شادی می کنم به سبب آنکه می دانم که شهید خواهم شد و بعد از شهادت حوریان بهشت را در بر خواهم کشید و به نعیم آخرت متنعم خواهم گردید. (۲)

### روز عاشورا

شیخ مفید علیه الرحمه می نویسد که: امام علیه السلام بعد از نماز صبح صفوف یاران خود را که سی و دو نفر سواره و چهل نفر پیاده بودند مرتب ساخت. زهیر بن قین را فرمانده سمت راست و حبیب بن مظهر را فرمانده سمت چپ قرار داد پرچم را هم به دست برادرش عباس علیه السلام سپرد.

عمر بن سعد نیز در بامداد آن روز صفوف لشکر خویش را مرتب ساخت، فرماندهی سمت راست را به عمرو بن حجاج زبیدی، فرماندهی سمت چپ را به شمر بن ذی الجوشن داد. حضرت حسین علیه السلام روز عاشورا چندین بار در مقابل مردم خطبه خواند و سخن گفت که به یک مورد آن اشاره می کنیم.

۱- ارشاد مفید، ص ۲۱۶

۲- منتهی الامال، ص ۴۱۵

ص: ۶۰

«لَمَّا صَبَّحَتِ الْخَيْلُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ رَفَعَ يَدَيْهِ وَقَالَ: اللَّهُمَّ أَنْتَ ثِقَتِي فِي كُلِّ كَرْبٍ وَأَنْتَ رَجَائِي فِي كُلِّ شِدَّةٍ وَأَنْتَ لِي فِي كُلِّ أَمْرٍ نَزَلَ بِي ثِقَةٌ وَعُدَّةٌ كَمَنْ مِنْهُمْ يَضَعُ فِيهِ الْفؤَادُ وَتَقِلُّ فِيهِ الْحِيلَةُ وَيَخْذِلُ فِيهِ الصَّدِيقُ وَيَشْمِتُ فِيهِ الْعِيدُ أَنْزَلْتَهُ بِكَ وَشَكَّوْتَهُ إِلَيْكَ، رَغْبَةً مِنْنِي إِلَيْكَ عَمَّنْ سِوَاكَ، فَفَرَّجْتَهُ عَنِّي وَكَشَفْتَهُ وَكَفَيْتَهُ فَانْتَ وَلِيُّ كُلِّ نِعْمَةٍ وَصَاحِبُ كُلِّ حَسَنَةٍ وَمُنْتَهَى كُلِّ رَغْبَةٍ».

و چون صبحگاهان لشکر به نزد حسین علیه السلام آمدند، دستهای خود را بلند نموده و عرضه داشت: بار پروردگارا در تمام غصه ها و اندوه ها، تو محل اتکاء و اعتماد من می باشی و در هر گرفتاری و شدت، تو محل امید من هستی و هر حادثه ای که بر من فرود آید و هر نازله ای بر من وارد شود تو محل اطمینان و استمداد من می باشی، چه بسیار از هموم و غموم خود را که دل در آن ناتوان می شد و حيله و چاره برای رفع آن کوتاه می آید و دوست، انسان را تنها می گذاشت و دشمن، زبان به شماتت می گشود من بار آن حوادث و هموم را به سوی تو آوردم و شکوه آن را به تو نمودم، به جهت میل و رغبتی که به تو داشتم و به غیر از تو نداشتم پس خداوندا تو همه آنها را برطرف نمودی و امر مرا کفایت کردی بنابراین ای خدای من تو ولی تمام نعمت ها هستی و صاحب هر نیکویی و منتهای تمام رغبت ها می باشی،

«أَيُّهَا النَّاسُ إِسْمَعُوا قَوْلِي وَلَا تَعْجَلُوا حَتَّىٰ أُعْظِمَكُم بِمَا يَحِقُّ عَلَيَّ لَكُمْ، وَحَتَّىٰ أَعْذَرَ إِلَيْكُمْ فَإِنْ أُعْطِيتُمُونِي النِّصْفَ كُنْتُمْ بِذَلِكَ أَسْعَدَ وَإِنْ لَمْ تُعْطُونِي النِّصْفَ مِنْ أَنْفُسِكُمْ فَأَجْمِعُوا رَأْيَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ تَمَّشْ لَا يَكُنْ

ص: ۶۱

أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غَمَّةٌ ثَمَّ أَقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تَنْظُرُونَ أَنَّ وَلِيَّيَ اللَّهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ».

ای مردم گفتار مرا بشنوید و شتاب نکنید تا آنچه حق شماست بر من از اندرز و موعظه شما را بدان پند دهم و عذر خود را در حرکت از مکه به سوی شما برای شما بیان کنم. پس اگر از در انصاف درآیید و عذر مرا بپذیرید که البته نیکبخت باشید و دیگر راه مقابله و جنگ با من بر روی شما بسته می‌گردد. و اگر عذر مرا نپذیرید و حجت مرا کافی ندانید پس در آن هنگام رأی خود و شریکان خود را روی هم گرد آورده تا اینکه کار شما و امر شما بر شما پوشیده نماند و سپس بدون هیچ مهلتی به من پردازید و کار خود را یکسره کنید. بدانید که صاحب اختیار و ولی من خداست که قرآن کریم را بفرستاد و او زمام امور مردمان صالح را در دست دارد. (۱)

شیخ مفید می‌فرماید: امام علیه السلام در ادامه بیانات خود فرمود:

«فانسبونی فانظروا من أنا ثم ارجعوا الى انفسكم و عابوها فانظروا هل يصلح لكم قتلى و انتهاك حرمتي ألسنت ابن بنت نبيكم و ابن وصيه و ابن عمه و أول المؤمنين المصدق لرسول الله صلى الله عليه و آله و سلم بما جاء به من عند ربه».

اول نسب مرا در نظر آورید و ببینید من کیستم؟ و سپس به افکار خود مراجعه کنید و آن را مورد عتاب و سرزنش قرار دهید ببینید آیا کشتن من برای شما سزاوار است؟! و آیا پاره کردن حرمت من بر شما جایز است؟! مگر من پسر

ص: ۶۲

دختر پیغمبر شما نیستم؟ مگر من پسر وصی پیغمبر و پسر عموی او که اول مؤمن و تصدیق آورنده به رسول الله و آنچه از جانب خدا بر او نازل شده بود نیستم؟

مگر حمزه سیدالشهداء عموی پدر من نیست؟ مگر جعفر که به دو بال خود در بهشت پرواز می کند، عموی من نیست؟

آیا مگر به شما نرسیده است گفتار رسول خدا که درباره من و برادرم فرمود:

«هَدَانِ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَإِنْ صَدَّقْتُمُونِي بِمَا أَقُولُ وَهُوَ الْحَقُّ وَاللَّهُ مَا تَعَمَّدَتْ كِذْبًا».

پس اگر مرا در این گفتار تصدیق دارید و بدانید که من راست می گویم و سوگند به خدا از وقتی که دانسته ام خداوند دروغگو را دشمن و مبعوض شمرده است، سخن دروغی را بر زبان نیاورده ام.

و اگر گفتار مرا باور ندارید! و این کلام را تکذیب می کنید، اینکه در میان شما کسی هست که شما را خبر دهد، از جابر بن عبدالله انصاری و ابوسعید خدری و سهل بن سعد ساعدی و زید بن أرقم و أنس بن مالك سؤال کنید! آنان به شما خبر می دهند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره من و برادرم چنین فرموده است. آیا این معنی مانع از ریختن خون من نمی شود؟

شمر بن ذی الجوشن گفت: آن کسی که بفهمد تو چه می گویی خدا را بر یک جانب عبادت کرده است.

حبيب بن مظاهر در پاسخ شمر گفت: سوگند به خدا که می بینم تو را که خدا را بر هفتاد جانب (از شك و شبهه) عبادت می کنی خداوند بر دل تو مهر زده است.

ص: ۶۳

سپس حضرت حسین علیه السلام فرمود: اگر در این امر شک دارید؟ آیا در این هم شک دارید که من پسر دختر پیغمبر شما هستم؟

سوگند به خدا در میان مشرق و مغرب عالم، پسر دختر پیغمبری غیر از من نه در میان شما و نه در میان غیر شما نیست؟

وای بر شما آیا کسی را از شما کشته م که به طلب قصاص گرد آمده اید؟! یا مالی را از شما تملک نموده ام؟ یا جراحی و زخمی زده ام که برای تلافی آمده اید؟!

هیچیک از آنان سخنی نگفت: حضرت ندا در داد: ای شبت بن ربیع و حجار بن ابجر و ای قیس بن اشعث و ای یزید بن حارث آیا شما به من در نامه نوشتید که: میوه های درختان رسیده است و اطراف زمین سرسبز گردیده است اگر به سوی ما بیایی، به سوی لشکری آماده معاونت و کمک در تحت فرمان خود، خواهی آمد.

قیس بن اشعث گفت: ما نمی دانیم تو چه می گویی؟ ولیکن برای حکم و فرمان پسر عمویت (یزید) تنازل کن، آنان برای تو نمی خواهند مگر آنچه را تو بپسندی.

امام حسین علیه السلام فرمود: نه سوگند به خدا چون ذلیلان دست ذلت به شما ندهم و مانند بردگان بار ظلم و ستم شما را به دوش نمی کشم و پس از آن فرمود: ای بندگان خدا من پناه می برم به پروردگارم و پروردگار شما از هر متکبری که به روز پاداش و حساب ایمان ندارد. (۱)

در اینجا لازم است توضیحی درباره شبث ابن ربیع بدهم که این فرد چگونه آدمی بوده و چقدر بی اراده و بوقلمون صفت هر روز چهره عوض کرده است. این مرد که مورد خطاب حضرت سیدالشهداء علیه السلام واقع شد در

ص: ۶۴

روز عاشورا یکی از فرماندهان سپاه عمر بن سعد بود، روزی مؤذن زنی به نام سباح بود وقتی این زن در میان قبیله بنی تمیم ادعای پیغمبری کرد شبث مؤذنی او را قبول کرد و آنگاه که کار سباح به رسوایی کشید شبث اسلام آورد و در موقع کشته شدن عثمان در کشتن وی دست بکار شد. سپس از اصحاب امیرالمؤمنین علی علیه السلام بشمار آمده بعدها بر همان علی بن ابیطالب علیه السلام خروج کرد و در ردیف دشمنان آن حضرت قرار گرفت و همراه با خوارج بود، روزی هم از خارجی بودن توبه کرده و کنار رفت. در سال ۶۱ هجری در کشتن امام حسن علیه السلام و اصحاب آن بزرگوار شرکت داشت و از افراد مؤثر در این امر بود. روزی هم که مختار بن ابی عبید ثقفی به خونخواهی امام علیه السلام قیام کرد شبث که خود از کشتگان امام بود در انتقام گرفتن از کشتگان امام با مختار همکاری و همراهی داشت بعداً رئیس پلیس کوفه شد، در کشتن مختار بن ابی عبید نیز دست داشت و در حدود سال هشتاد هجری در گذشت!!(۱)

### شهادت امام علیه السلام

عمر بن سعد لعنه الله علیه تیری به کمان گذاشت به سوی سپاه اباعبدالله علیه السلام رها کرد و گفت نزد امیر ابن زیاد شاهد باشید که من پیش از همه جنگ را شروع کردم، جنگ تا حدود ظهر بشدت ادامه داشت و بیشتر اصحاب امام علیه السلام شهادت رسیدند، امام نماز ظهر را با بقیه اصحاب خود به صورت نماز خوف یعنی دو رکعت بجای آورد و بعد از نماز جنگ همچنان ادامه یافت تا آنکه از جوانان بنی هاشم کسی باقی نماند و آنها هم یکی پس از دیگری به شهادت رسیدند و حتی پسران خردسال و شیرخوارگان هم فیض شهادت را یافتند و تدریجاً همان ساعتی فرا رسید

ص: ۶۵

که جریان تاریخ اسلام را تغییر داد و شهادت امام مظلوم علیه السلام واقع شد.

سید بن طاوس می گوید: امام حسین علیه السلام فرمود: بیاورید برای من جامه ای را که کسی در آن رغبت و میل نکند تا آن را زیر جامه هایم بپوشم و پس از کشته شدن از تنم بیرون نکنند، امام علیه السلام آن جامه را پوشید و با اهل بیت وداع کرد و عزم میدان جنگ نمود.

شیخ مفید می فرماید که فقط سه نفر از یاران باقی مانده بودند که در کنار او مشغول نبرد بودند و آن سه از او حمایت می کردند و بالاخره هر سه به شهادت رسیدند و امام علیه السلام تنها ماند و از جراحت‌های فراوانی که بر سر و بدنش رسیده بود سنگین شده بود و با اینحال شمشیر بر آن قوم کشیده و آنها را به راست و چپ متفرق می نمود، شمر ملعون آن موجود شر و خبیث همینکه رزم امام علیه السلام را مشاهده کرد عده ای سواره نظام طلب کرد که در پشت پیادگان صف کشند و کمانداران را دستور داد که امام علیه السلام را تیرباران کنند، آنقدر تیر بر بدن مطهر حضرت حسین علیه السلام زدند که آن حضرت از جنگ باز ایستاد لشکر نیز توقف کرد.

خواهر گرامی آن حضرت زینب سلام الله علیها که در کنار خیمه ایستاده بود خود را به پسر سعد ملعون رساند فرمود:

«وَيَحْكُ يَا عُمَرَ أَيْقَتُلُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ وَ أَنْتَ تَنْظُرُ إِلَيْهِ».

وای بر تو ای عمر آیا حضرت حسین علیه السلام را می کشند و تو تماشا می کنی!

عمر بن سعد به سپاه خود فریاد زد این فرزند کشنده عرب است او را محاصره کنید و از هر جانب به او حمله ور شوید.

چهار هزار نفر تیرانداز او را احاطه کردند و بین او و بین خيام حرمش حائل شدند. امام علیه السلام که احساس خطر برای اهل بیت خویش نمود فریاد برآورد که:

ص: ۶۶

«یا شیعه آل ابی سفیان ان لم یکن لکم دین و کنتم لا تخافون المعاد، فکونوا احراراً فی دُنیاکم و ارجعوا الی احسابکم ان کنتم عرباً کما ترعمون».

ای شیعیان و پیروان آل ابی سفیان اگر برای شما دینی نیست و رویه شما این است که از معاد نیز نمی ترسید پس در زندگانی دنیای خود از آزادگان باشید و اگر همچنانکه می پندارید از طائفه عرب هستید بحسبهای خود برگردید و از اعمال ناجوانمردانه پرهیز کنید.

شمر لعنه الله علیه صدا زد ای پسر فاطمه چه می گویی؟

امام علیه السلام فرمود: من با شما در جنگ هستم چرا به زنها حمله ور می شوید و تا وقتیکه من زنده ام این لشکریان یاغی و تجاوزگر خود را از دستبرد به حرم من بازدارید.

حرم مرا رها کنید و سراغ من بیایید و اینک زمان شهادت من نزدیک شده و آثار و علائم آن پدیدار گشته است.

شمر گفت این درخواست را می پذیریم. آن جماعت همگی به طرف خود حضرت روی آوردند و عطش نیز بر آن حضرت شدید شد، ابوالجئون جعفری تیری به پیشانی مبارکش زد آن تیر را بیرون کشید و خون بر چهره اش جاری شد و فرمود: بار پروردگارا بر این حال من که از ناحیه این بندگان نافرمان تو می گذرد واقف هستی خداوندایکایک آنان را بشمار و آنان را هلاک گردان و یک تن از آنان را روی زمین باقی مگذار و هیچگاه آنها را نیامرزد.

آنگاه روی خود را به دشمن کرد و فرمود:

ای امت بدسرشت و بد کردار با محمد در عترتش به بدی رفتار کردید آگاه باشید که شما بعد از من کسی را نخواهید کشت که از کشتنش نگران



ص: ۶۷

باشید و به هراس آید بلکه تمام کشتن‌ها برای شما سهل و آسان می‌نماید. و سوگند به خدا که من از خدای خودم امید دارم که مرا به شرف شهادت برساند و از شما انتقام مرا بگیرد از جایی که خود نمی‌دانید.

حسین گفت: ای پسر فاطمه به چه چیز خداوند انتقام تو را از ما می‌گیرد؟

امام علیه السلام فرمود: گرفتاری و بلا- را در میان شما می‌افکند تا آنکه خونهای خود را می‌ریزید و سپس چون موجهای دریا عذاب را بر شما خواهد ریخت.

در این حال از کثرت زخمها و جراحات وارده ضعف بر آن بزرگوار آنقدر شدید بود که قدرت ایستادن نداشت و مردی خبیث و پست سنگی بر پیشانیش زد و خون بر صورتش جاری شد و خواست با لباس خود، خون را از دو چشمش پاک کند که مرد دیگری با تیر سه شعبه قلب مبارکش را هدف ساخت.

آنگاه حضرت حسین علیه السلام گفت:

«بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ عَلَىٰ مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ وَ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَ قَالَ الْهِيَ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقْتُلُونَ رَجُلًا لَيْسَ عَلَىٰ وَجْهِ الْأَرْضِ ابْنُ نَبِيِّ غَيْرُهُ.»

به نام خدا، و به خود خدا و بر ملت و آئین رسول خدا (این شهادت روزی من می‌گردد) و سرش را به طرف آسمان بلند نموده و گفت: خدای من تو می‌دانی که این قوم می‌کشند مردی را که در روی بسیط زمین پسر پیغمبری جز او نیست!

دست برد و تیر را از پشت خود خارج کرد و خون مانند ناودان فوران می‌کرد.

ص: ۶۸

حسین علیه السلام دست خود را زیر آن خون گرفت و چون پُر شده به آسمان پاشید و گفت: این حادثه که بر من نازل شده است چون در مقابل دیدگان خداست، بسیار سهل و ناچیز است و یک قطره از آن خون بر زمین نریخت.

و برای بار دوم دست خود را زیر خون گرفت و چون پُر شد با آن سر و صورت و محاسن شریف را خون آلوده نموده و گفت: با همین حال باقی خواهم بود تا خدا و جدم را دیدار کنم.

و آنقدر خون از بدن مبارکش رفته بود که قدرت و رمقی در تن نمانده بود، نشست بر روی زمین و با مشقت سر خود را بلند نگاه می داشت که در این حال مالک بن یسر لعنه الله علیه آمد و به آن حضرت ناسزا گفت و با شمشیر بر سر آن بزرگوار زد و شخص دیگری به نام روعه بن شریک بر کتف چپ آن حضرت ضربتی وارد ساخت و حصین بر حلقوم آن بزرگوار تیری زد و دیگری بر گردن مبارکش ضربه ای زد و سنان ابن انس لعنه الله علیه با نیزه در ترقوه اش زد و پس از آن بر سینه آن حضرت زد.

هلال بن نافع می گوید: من در نزدیکی حسین ایستاده بودم که او جان می داد سوگند به خدا که من در تمام عمرم هیچ کشته ای ندیدم که تمام پیکرش به خون آلوده باشد و چون حسین صورتش نیکو و چهره اش نورانی باشد به خدا قسم لمعات نور چهره او مرا از تفکر در کشتن او باز می داشت.

و در آن حالتهای سخت و شدت، چشمان خود را به آسمان بلند نموده و دعا به درگاه حضرت ربّ ذوالجلال عرض می کرد:

«صَبْرًا عَلَىٰ قَضَائِكَ يَا رَبِّ لَا إِلَهَ سِوَاكَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ».

شکیبا هستم بر تقدیرات و بر فرمان جاری تو ای پروردگار من، معبودی جز تو نیست، ای پناه پناه آورندگان.

ص: ۶۹

در این لحظه ام کلثوم ندا در داد:

این حسین است که در بیابان خشک کربلا- بر روی زمین افتاده است. و زینب علیه السلام فرمود: ای کاش آسمان بر زمین می چسبید و ای کاش کوهها خُرد می شد و بیابانها را پر می کرد و بعد به نزد برادرش آمد و دید که عمر بن سعد با جمعی از یارانش به حضرت نزدیک شده اند و برادرش حسین در حال جان دادن است.

حضرت زینب هرچه فریاد برآورد کسی جواب او را نداد، عمر بن سعد لعنه الله علیه فریاد زد پیاده شوید و حسین را راحت کنید. شمر مبادرت کرد و با پایش به آن حضرت زد و روی سینه اش نشست و با شمشیر دوازده ضربه بر آن حضرت زد و محاسن مقدسش را گرفت و سر مقدسش را جدا کرد. (۱)

محترم علیه الرحمه گفت:

آمد بقصد کعبه توحید پیل مست\*\*\*دیو لعین بمهبط روح الامین رسید

افعی صفت گرفت سر از گنج معرفت\*\*\*بد گوهری بمخزن درّ ثمین رسید

آن نفس مطمئنه، حیاتی ز سر گرفت\*\*\*زان نفخه ای که در نفس آخرین رسید

مستغرق جمال ازل گشت لایزال\*\*\*نوشید از زلال لقا شربت وصال

ص: ۷۰

آثار منتشر شده از این ناشر

- ۱- قرآن کریم (خط عثمان طه)
- ۲- قرآن کریم (خط استاد نوری ریزی) وزیری
- ۳- قرآن کریم (خط استاد نوری ریزی) نیم جیبی
- ۴- نهج البلاغه (ترجمه مرحوم محمد دشتی) وزیری و جیبی
- ۵- شبهای پیشاور
- ۶- منتهی الامال
- ۷- معراج السعاده
- ۸- زندگانی چهارده معصوم (خلاصه منتهی الامال)
- ۹- جلاء العیون علامه مجلسی
- ۱۰- رساله چهار مرجع (آیات عظام: امام، خامنه‌ای، بهجت، مکارم)
- ۱۱- رساله حضرت آیه الله العظمی فاضل لنکرانی (ره)
- ۱۲- رساله حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی (دام ظلّه)
- ۱۳- رساله حضرت آیه الله العظمی نوری همدانی (دام ظلّه)
- ۱۴- تازیانه سلوک (دستورالعمل‌های اخلاقی آیه الحق حسن حسن زاده آملی)
- ۱۵- معاد خودمانی (دو کتاب سیاحت غرب و منازل الاخره)
- ۱۶- بررسی و تحلیل پیرامون زیارت عاشورا
- ۱۷- حقیقت انکارناپذیر (اثبات ولایت حضرت علی (ع))
- ۱۸- جوانان، معاشرت، انزوا
- ۱۹- انسان و شخصیت

۲۰- خطبه غدیریه (وزیری و جیبی)

۲۱- اعجاز نگین (فوائد انگشتی در اسلام با مقدمه آیه الله سبحانی)

۲۲- زندگینامه شاعران ایران و جهان (وزیری و جیبی)

ص: ۷۱

آثار منتشر شده از این ناشر

۲۳- زندگینامه دانشمندان بزرگ جهان (وزیری و جیبی)

۲۴- آشپزی عروس

۲۵- ختم انعام (وزیری و جیبی)

۲۶- ختم یس (وزیری و جیبی)

۲۷- ۲۰ سوره

۲۸- عم جزء (جزء ۳۰ قرآن)

۲۹- وصیت نامه

۳۰- زیارت عاشورا

۳۱- طعم انار

۳۲- تاریخ انبیاء (علامه مجلسی)

۳۳- کشکول (شیخ بهایی)

سری کتابهای جلال آل احمد

۳۲- خسی در میقات

۳۳- غرب زدگی

۳۴- نفرین زمین

۳۵- نون و قلم

۳۶- زن زیادی

۳۷- سه تار

۳۸- مدیر مدرسه

۳۹- سفر به ولایت عزرائیل

۴۰- سرگذشت کندوها

۴۱- دید و بازدید

۴۲- از رنجی که می بریم

۴۳- اورازان

۴۴- سنگی بر گوری

۴۵- دو چاله و یک چاه





## درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری
۴. صرفاً ارائه محتوای علمی
۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی
۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)
۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ...
۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...
۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و ... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نمایم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبا ده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

